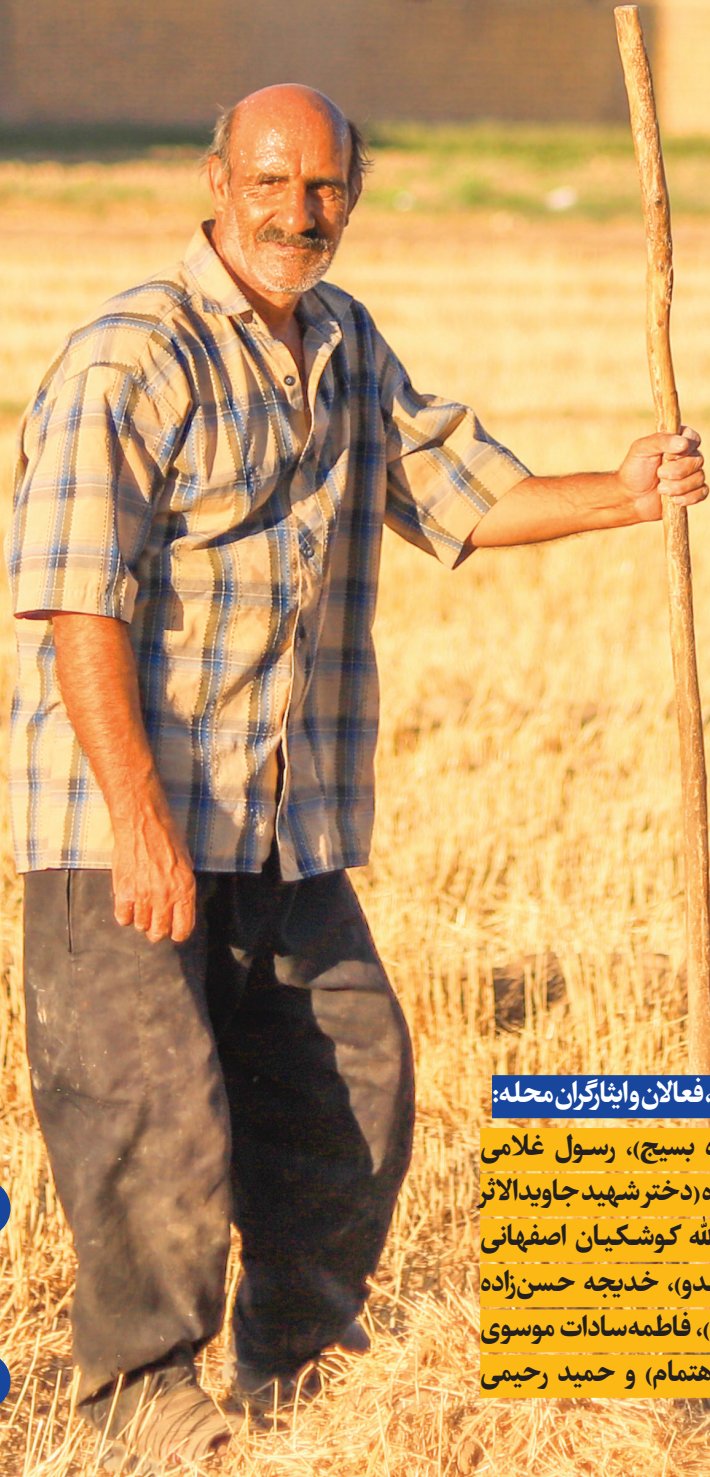


دوره جدید - شماره شصت و دوم
ضمیمه هفتگی روزنامه اصفهان زیبا - مرداد ۱۴۰۵ - هفته سوم

طعمه محله

جان لیمجیر

نگاهی به تاریخ، فرهیختگی‌ها، ایثارگری‌ها
و مشکلات محله لیمجیر



به همراه گفت‌وگوهایی بانخبگان، فعالان و ایثارگران محله:

مهدی عزیزیان (فرمانده پایگاه بسیج)، رسول غلامی
(هنرمند قلم‌زن)، سمیه حسن‌زاده (دختر شهید جاوید الاثر
حسین حسن‌زاده)، حجت‌الله کوشکیان اصفهانی
(ورزشکار و مربی دان ۸ تکواندو)، خدیجه حسن‌زاده
(همسر شهید ابوطالب کیقبادی)، فاطمه‌سادات موسوی
(مدیر فرهنگ‌سرای آیت‌الله اهتمام) و حمید رحیمی
(فعال فرهنگی)

گفت‌وگو با مهدی غلامی، مدیر منطقه ۱۱
شهرداری اصفهان، درباره مطالبات
و پرسش‌های ساکنان لیمجیر ۱۴ و ۱۵

گزارش ویژه از مشکلات محله
لیمجیر به روایت اهالی ۱۲ و ۱۳

عکس از

کوثر رحیمی



سارا حقیقی

شمایل شهدای لیمجیر

اهالی لیمجیر از گذشته و امروز محله می‌گویند



محله لیمجیر در شمال غرب شهر اصفهان، در منطقه پایین خانه اصفهان واقع شده و در حوزه شهرداری منطقه ۱۱ است.

درباره وجه تسمیه این محله در دایرة المعارف تشیع جلد ۴ آمده است که لیمجیر از دو کلمه «لم» به معنی «مکان» و «جیر» به معنی «گود» تشکیل شده؛ همچنین محمدعلی شاهین در کتاب «نام‌ها و نشانه‌ها» گفته که لیمجیر به معنی «شکارگاه» است و به خاطر شکار فراوانی که این محله قبلاً داشته، نامش را لیمجیر نهاده‌اند؛ زیرا «لم» به معنای «انبوه و فراوان» از هر چیز و «جیر» مخفف «نخجیر» است که شکار را گویند. خانم غفورزاده که از اهالی قدیمی محله است، می‌گوید: «در گذشته لیمجیر به گودالگاه معروف بود. اینجا گود بوده و انواع دام نگهداری و پرورش داده می‌شد. بعدها طایفه کقبادی که به این محل می‌آیند، خانه‌سازی می‌کنند و زندگی تازه‌ای را می‌سازند و نام محله هم به لیمجیر تغییر می‌کند.»

لیمجیر در گذشته روستایی بوده که سهم آب داشته و دارای مادی منشعب از زاینده‌رود بوده است. اهالی بومی این محله به کشاورزی و دامداری مشغول بوده‌اند و کم‌کم صاحب املاک بیشتری می‌شوند. با خشکی زاینده‌رود و پس از طرح توسعه شهر، این محله هم کاربری کشاورزی خود را از دست می‌دهد و ساختمان‌سازی افزایش می‌یابد؛ البته بدون قاعده و نظم مشخص؛ به‌طوری‌که در برخی از کوچه‌های بن‌بست خانه‌ها چنان در هم تنیده‌اند که تشخیص مرزشان دشوار می‌شود.

به گفته اهالی محله، سال ۱۳۷۸ خیابان شهدای لیمجیر در دل روستا راه باز می‌کند و آن را از بن‌ست بیرون می‌آورد.

بافت جمعیتی این محله ناهمگون است و از مهاجران ایرانی و غیرایرانی تشکیل شده و این موضوع تفاوت‌های آشکاری را نسبت به سایر محله‌های اصفهان نمایان می‌کند.

لیمجیر یکی از محله‌های کم‌برخوردار است. این مسئله پیش از آنکه در ظاهر مردم دیده شود، در دیوارهای فرسوده خانه‌ها، در سقف‌های نیازمند مرمت، در زمین‌های بایری که زباله‌ها جابه‌جایی آن‌ها ریخته شده و در آرزوهایی که زیر بار هزینه‌های زندگی کوچک‌تر شده‌اند، خود را نشان می‌دهد. کوچه‌ها باریک‌اند و خانه‌های نامنظم مثل دندان‌های ناهنجار در دهان محله، چهره‌ای ناخوشایند را نمایان می‌کنند. مهاجرنشینی یکی از ویژگی‌های بارز اینجاست؛ مهاجرانی که ملیت‌های متفاوت دارند و آمار افغان‌ها از سایرین پیش‌تر افتاده.

«محله افغان‌ها»؛ این را زنی می‌گوید که خودش از کرمان به اصفهان آمده به امید راه‌اندازی کسب‌وکاری که چرخ زندگی را بگرداند؛ اما شرایط، آبی به آسیاب کاسی‌اش نمی‌ریزد. مرسل‌پور پنج سالی می‌شود که در لیمجیر زندگی می‌کند و فروشگاه پوشاکی دارد که دفتر نشیبه‌اش بسیار پروپیمان است. از آنجایی که اهالی محل بیشتر از قشر ضعیف جامعه هستند، کاسی‌اش

نمی‌چرخد. از وضعیت محله و آداب همسایگی آن‌ها چیز خاصی نمی‌گوید؛ فقط تأکید می‌کند که اینجا نمی‌شود خیلی رفت‌وآمد کرد.

محرم است و موکبی در لیمجیر برپا شده. سر در بعضی از خانه‌ها پارچه‌های سیاه نصب کرده‌اند و مسجد محله هم لباس عزا به تن کرده. جلوی در مسجد تعداد زیادی کودک ایستاده‌اند و چند نوجوان هم به آن‌ها اضافه می‌شوند. همگی از اتباع هستند. کوچه‌های لیمجیر هنوز حال و هوای قدیمی دارد؛ چند دختر بچه لیلی بازی می‌کنند و خطکشی‌هایشان، به دوران کودکی پرتمان می‌کنند.

پارک علیمراد و روایت‌هایش



از خیابان امام خمینی که وارد لیمجیر می‌شویم ابتدای خیابان پارکی قرار دارد؛ پارکی که بدون شک می‌تواند راوی روایت‌های آدم‌هایی باشد که این عصرگاه را در کنار هم سپری می‌کنند؛ روایت جوانانی که رنگ رخسار و ظاهر ژولیده‌شان نشان از دوستانی ناباب دارد که حالا با صورتی استخوانی و تنی تکیده، دور هم نشسته‌اند و عمیق به سیگارشان پیک می‌زنند و جوانی‌شان را دود می‌کنند.

روایت پیرمردهای بازنشسته‌ای که کنار هم روی نیمکت نشسته‌اند و از گرانی‌ها می‌نالند و از وضعیت محله و آینده نامعلوم فرزندانشان گلایه دارند. روایت زنانی که کافی است کودکانشان برای بازی به پارک بیایند؛ شتابان چادر بر سر می‌کنند و از دور مراقبشان هستند تا از گزندهای احتمالی دورشان کنند.

این پارک را به نام علیمراد کقبادی می‌شناسند؛ فردی که مغازه‌هایش در هنگام ساخت پارک خراب شده و از آنجا که این مغازه‌ها برای مردم محل شناخته شده بوده، نام او را بر پارک می‌گذارند.

چند مرد میان‌سال کنار هم روی نیمکت نشسته‌اند.

تعداد نیمکت‌ها برای نشستن جمعیتی که آنجا حضور دارند کافی نیست و عده زیادی روی چمن نشسته‌اند. سه مرد میان‌سال کنار هم روی یکی از نیمکت‌ها نشسته‌اند. یکی از آن‌ها ام‌الله عبداللّهی است که پنجاه سال پیش از فریدن به اصفهان آمده و ساکن لیمجیر شده؛ زمانی که این محله، روستا بوده و خانه‌ها طاق چشمه‌ای بودند.

می‌گوید: «بافت محله لیمجیر فرسوده و قدیمی است. هنوز خانه‌های طاق چشمه‌ای باقی مانده‌اند که صاحبانشان از محله رفته‌اند و بیشتر به اتباع اجازه داده می‌شوند.»

او دبیر بازنشسته است و خاطراتی بسیار از محله دارد: «حدود پنجاه سال پیش از وسط روستا آب قنات عبور می‌کرد و بیشتر این منطقه کشاورزی بود.»

عبداللّهی به مدرسه‌ای که در نزدیکی پارک علیمراد قرار دارد اشاره می‌کند و می‌افزاید: «اینجا قبلاً قبرستان بود. بعد از انقلاب قبرستان را خراب کردند و جایش مدرسه ساختند.»

آقای ابراهیمی هم از دوستان عبداللّهی است. در ادامه حرف‌های او می‌گوید: «محله نیاز به توجه و رسیدگی دارد. امکانات کم است و مردم مجبورند برای بعضی از نیازهای ضروری یا به شهر بروند یا به محله‌های دیگر.» (در خاطره اهالی قدیمی، لیمجیر هنوز هم روستاست.)

او که از ۴۷ سال پیش تا کنون در این محله سکونت دارد، کمبود مدرسه، درمانگاه، فضایی برای تفریح و دوره‌های اهالی محل و بافت قدیمی را از مشکلات لیمجیر برمی‌شمرد و ادامه می‌دهد: «اگر یکی از اهالی محل نصف شب بیمار شود، مجبور است به درمانگاه رهنان برود که آنجا هم اینقدر شلوغ است که بیمار ترجیح می‌دهد با دردش بسازد. نبود مدرسه هم مسئله بزرگی است. موقع مدرسه چون ساکن محله بودن شرط ثبت‌نام است، با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌شویم و در محله‌های دیگر بچه‌ها را به سختی قبول می‌کنند.» این ساکن قدیمی محله به اختلافات فرهنگی اهالی اشاره می‌کند و بومی‌هایی که حضور مهاجران را برنمی‌تابند و همین موضوع مشکلاتی را در لیمجیر به وجود می‌آورد. به گفته ابراهیمی، تا زمانی که بومی‌ها در محله زندگی می‌کردند بین مهاجران و آن‌ها فضای دوستانه وجود نداشته؛ اما با رفتن بومی‌ها این مسئله هم کم‌رنگ‌تر شده است.

بگذاریم. هر آن ممکن است اتفاقی بیفتد. نگاه کنید؛ چندتا از بچه‌ها ایرانی هستند؟ چون مهاجران پول بیشتری برای اجاره می‌دهند، صاحب‌خانه‌ها هم به طمع اجاره بیشتر، به هم‌وطنان خودمان خانه نمی‌دهند.»

صدای یکی از زن‌ها که بلندبلند می‌گوید یادش بخیر آن روزها که ساکنان محله فقط بومی‌ها بودند، نظرم را جلب می‌کند. به طرفش می‌روم و از او می‌خواهم از گذشته محله بگویم: «قدیم‌ها مردم باصفا زندگی می‌کردند. گوسفند و گاو داشتند و زنان قالی‌بافی می‌کردند. صدمه‌های زیادی را کشیدیم؛ اما نگرانی‌های امروزی را نداشتیم. از وقتی بومی‌ها رفته‌اند و افغانستانی‌های محله‌های دیگر به اینجا آمده‌اند شرایط بد شده است.»

او در لیمجیر به دنیا آمده و اصالتاً اهل این محله است. می‌گوید ۵۳ ساله است و پدر و مادرش هم اهل این محل بوده‌اند. از خریدهایی که با کوپن انجام می‌دادند و محله‌ای که تاژگی‌ها کمی رونق گرفته و آباد شده حرف می‌زند؛ ولی سرش را به نشانه تأسف تکان می‌دهد و به جمعیت بچه‌هایی که از سرسره پایین می‌آیند اشاره می‌کند و می‌گوید: «چه فایده! حالا که لیمجیر کمی شهری شده و اندک امکاناتی پیدا کرده محله را اتباع گرفته‌اند و ما چندان استفاده‌ای از امکانات آن نداریم!»

لیمجیر و امکاناتش

سری به اطراف لیمجیر زدیم. نسبت به حجم خانه‌ها و جمعیت محله فضای سبز کمی وجود دارد. البته زمین‌های کشاورزی که از گذشته‌ها بر جای مانده سرسبزی اندکی به لیمجیر بخشیده؛ اما زمین‌های بایر بیشتر خودنمایی می‌کنند. برای اوقات فراغت کودکان به غیر از وسایل بازی که در پارک شهاب قرار دارد، مورد دیگری دیده نمی‌شود. وجود مدارس اندک نیز نمی‌تواند پاسخگوی نیاز محله باشد و طبق گفته اهالی، هرسال موقع ثبت‌نام مدارس، خانواده‌ها با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند. در نزدیکی لیمجیر حوزه علمیه‌ای قرار دارد که چون در بخش‌های انتهایی محله است چندان در معرض دید نیست. محلی نیز به عنوان پایگاه سلامت به مشکلات معمول اهالی محله رسیدگی می‌کند.

گرچه بافت فرسوده این محله بیشترین وسعت آن را تشکیل می‌دهد، اما جای‌جای آن می‌توان خانه‌های تازه‌سازی را دید که در کنار خانه‌های قدیمی خودی نشان می‌دهند. در بخش‌های انتهایی محله نیز آپارتمان‌هایی ساخته شده که مثل وصله‌ای در دل لیمجیر کهن سال است و فضای ناآشنایی از آنجا به نمایش می‌گذارد.



پارک شهاب، حرف‌های ناگفته و درد‌های

زنان لیمجیر

محله لیمجیر دو بوستان دارد. عملیات اجرایی احداث بوستان شهاب سال ۹۳ آغاز شده و سال ۹۹ برای استفاده اهالی به بهره‌برداری رسیده. پارک شلوغ است. کودکان زیادی مشغول بازی‌اند. بیشترشان از اتباع هستند و باید چشم بچرخانی تا ایرانی‌ها را پیدا کنی.

با خودم فکر می‌کنم آیا برای این همه کودک و نوجوان داخل پارک فکری شده که تابستان و اوقات فراغت خودشان را چطور بگذرانند؟ با توجه به بافت جمعیتی محله که جوان است و آمیختگی فرهنگ‌های متفاوت چگونه می‌شود آن‌ها را به سمتی هدایت کرد که آینده‌شان رو به روشنی و راه درست باشد؟ روی چمن هم تعدادی زن دور هم نشسته‌اند و یکی از آن‌ها نان خریده و دارد به بقیه تعارف می‌کند. جلو می‌روم تا با آن‌ها گفت‌وگو کنم و از حال و هوای محله از گذشته تاکنون جویا شوم. دو زن، می‌ایستند و با هم مشغول گفت‌وگو می‌شوند. یکی از آن‌ها هرازگاهی برمی‌گردد و آن سوتر را نگاه می‌کند. دلیل نگرانی‌اش را می‌پرسم. می‌گوید: «شما را به خدا حرف ما را به مسئولان برسانید. ما نیاز به توجه بیشتری داریم. محله پر از اتباع غیرایرانی شده و ماجرت نمی‌کنیم بچه‌هایمان را لحظه‌ای تنها

خدمات رسانی ارگان‌ها به لیمجیر صفر است



محمدحسین قاسمی هم از فریدن آمده و سال‌هاست در لیمجیر سکونت دارد. او توزیع خدمات این محله را نسبت به دیگر محله‌های نزدیک آن ناعادلانه می‌داند با بیان اینکه چون لیمجیر یک محله مهاجرنشین است به آن اهمیت چندانی داده نمی‌شود. می‌گوید: «نظافت و رسیدگی به محله چندان مناسب نیست؛ همچنین بودجه‌ای به ما نمی‌دهند تا روی فرهنگ محله کار شود و اوضاع بهتر شود. تهیه دارو هم برایمان دردسر دارد. فقط یک داروخانه کوچک در محله داریم که ساعات کار آن هم اندک است و نمی‌توانیم دارو را هنگام ضرورت تهیه کنیم.»

خیبر لیمجیر؛ سنگر خدمت، نگهبان امنیت

گفت‌وگو با مهدی عزیزیان، فرمانده پایگاه بسیج محله لیمجیر



مریم نقیان

تعزیه‌خوانی، مداحی و آیین‌های مذهبی دیگر داریم که با استقبال حدود ۱۰۰ نفر از مردم محله روبه‌رو می‌شود؛ همچنین بر اساس مناسبت‌های مختلف، برنامه‌های محله‌ای تدارک می‌بینیم تا فضای محله را شاداب و معنوی نگه داریم.

عزیزیان در ادامه به نقش امنیتی این مجموعه در ایام حساس اشاره کرد و گفت: با آغاز جنگ رمضان، پایگاه مسئولیت تأمین امنیت محله و جلوگیری از ایجاد اغتشاشات را بر عهده داشت. تجمعات شبانه نیز به‌صورت مستمر برپا بود تا آرامش و امنیت پایدار در محله برقرار بماند. فرمانده پایگاه بسیج برادران خیبر در پایان با تأکید بر همدلی مردم و بسیجیان، خاطرنشان کرد: این همراهی و اعتماد متقابل، سرمایه بزرگ ماست. تلاش می‌کنیم با خدمت بی‌چشم‌داشت، محله لیمجیر را به‌عنوان الگویی از غیرت و مهربانی حفظ کنیم.



که به ارتقای آگاهی دینی و انقلابی اعضا کمک شایانی می‌کند. اما یکی از شاخص‌ترین اقدامات این پایگاه، راه‌اندازی موبک امام رضایی است که امسال هشتمین سال پیاپی آن برگزار شد. او توضیح داد: در دهه آخر ماه صفر، ۱۰ شب برنامه متنوع شامل

خانه‌هایی که از پیش مشخص شده‌اند، تحویل داده می‌شود. این کار کوچک، اما اثر آن در دل‌ها بزرگ است. برنامه‌های هفتگی پایگاه نیز با نظم خاصی دنبال می‌شود. عزیزیان بیان کرد: بسیجیان هر دوشنبه جلسه «حلقه صالحین» و دیگر برنامه‌های تربیتی و بصیرتی را برگزار می‌کنند

پایگاه بسیج برادران محله لیمجیر با نام «خیبر» به فرماندهی مهدی عزیزیان، نزدیک به یک دهه است که کانون فعالیت‌های جهادی، فرهنگی و امنیتی در این منطقه به شمار می‌رود. عزیزیان که سابقه فرماندهی خود را حدود ۱۰ سال بیان کرد، در گفت‌وگو با «هم‌محله» از تلاش‌های مستمر این پایگاه برای مخرومیت‌زدایی و همبستگی محلی سخن گفت.

این پایگاه در خیابان شهدای لیمجیر واقع شده و اصلی‌ترین دغدغه ما، خدمت به خانواده‌های مستضعف محله است. در گام اول، این خانواده‌ها را شناسایی و برای آن‌ها بسته‌های ارزاق تهیه و توزیع می‌کنیم.

فرمانده پایگاه خیبر با اشاره به طرح «چهارشنبه‌های امام رضایی» افزود: هر هفته با همکاری پایگاه خواهران و اهالی محله، غذای گرم پخت می‌شود و به



منیره فهامی

قصه اولین تابلوفرش قلم زنی ایران

گفت و گو با رسول غلامی، هنرمند قلم زن لیمجیری



از میان شش برادر قلم زن، تنها او ماند؛ مردی که هنرش را به هیچ قیمتی از ایران نبرد. گاهی سرنوشت یک هنرمند از صدای چکش‌هایی آغاز می‌شود که هنوز دست‌های کودکانه توان نگه‌داشتنشان را ندارد. در محله لیمجیر، خانواده‌ای زندگی می‌کرد که شش پسر داشت؛ شش برادری که همه قلم زن بودند و روزهایشان با صدای قلم و مس گر خورده بود. اما جنگ، سرنوشت دیگری برای این خانواده رقم زد. یکی از برادران به شهادت رسید، دو برادر دیگر جانباز شدند و جمع صمیمی برادران قلم زن از هم پاشید. از آن جمع، تنها رسول غلامی در این حرفه ماند؛ مردی که نه تنها این هنر را رها نکرد؛ بلکه با خلق نخستین تابلوفرش قلم زنی ایران، نام خود را در میان هنرمندان خلاق این عرصه ثبت کرد. با او به گفت و گو می‌نشینیم.

از سه سالگی قلم زنی را شروع کردم

۵۴ سال از بهار عمرش گذشته است؛ اما آشنایی او با قلم زنی از همان سال‌های نخست کودکی آغاز شد؛ آن قدر زود که هنوز خاطره اولین روز کارش را به خوبی به یاد دارد. او می‌گوید: «مرا به میدان نقش جهان بردند؛ بغلم کردند و داخل یک سینی مسی گذاشتند تا قلم زنی را شروع کنم. آن زمان سه یا چهار سال بیشتر نداشتم. برادر بزرگم قلم زن بود و علاقه زیادی به طراحی داشتم؛ همین باعث شد مسیر زندگی‌ام از همان کودکی مشخص شود.»

جنگ مسیر زندگی برادرانم را تغییر داد

پدرم کشاورز بود و مادرم خانه‌دار. پنجمین فرزند خانواده‌ام؛ قبل از انقلاب با پنج برادر دیگرم با هم قلم زنی می‌کردیم؛ اما آغاز جنگ تحمیلی، مسیر زندگی برادرانم را تغییر داد. یکی از برادران، عبدالحسین، در سال ۱۳۶۱ به شهادت رسید و دو برادر دیگرم، علی و مصطفی جانباز اعصاب و روان شدند. بعد از آن دیگر آن کارگاه خانوادگی شکل سابق را نداشت و تنها من به خاطر علاقه در این حرفه ماندگار شدم.

از کپی کردن کار دیگران خوشم نمی‌آید

ایرانی الهام می‌گیرد؛ از نقشه‌های فرش گرفته تا کاشی‌کاری‌های تاریخی، گل‌های شاه‌عباسی و نقش‌های اسلیمی. این عناصر را کنار هم می‌نشانم و طرح‌هایی تازه خلق می‌کنم.

دو سبک قلم زنی را با هم ترکیب می‌کنم

این روزها بیشتر روی سینی‌های قدیمی و مجمع‌های مسی قلم زنی می‌کنم (آثاری که صاحبانشان برای جان‌گرفتن دوباره به کارگاه او می‌آورند). علاوه بر آن، تابلوهای برجسته نیز بخش مهمی از کارهایم را تشکیل می‌دهند. من دو سبک «شبه‌کبری» و «قلم زنی برجسته» را با هم ترکیب کرده‌ام و معتقدم هر هنرمند باید سبک مخصوص خود را داشته باشد. قلم زنی مثل نانوائی است؛ هر نانوا دست‌پخت خودش را دارد و هر قلم زن هم باید امضای خودش را در کارش داشته باشد. برخلاف بسیاری از قلم زن‌ها که در پایان از روغن جلا و دوده استفاده می‌کنند، من از رنگ‌های روشن برای آثارم استفاده کرده و معتقدم رنگ می‌تواند جلوه تازه‌ای به قلم زنی ببخشد.

که تلفیقی از پنج هنر بود: طراحی فرش، استفاده هم‌زمان از مس و برنج، قلم زنی برجسته، قلم زنی ریز و رنگ آمیزی.

رنگ را به قلم زنی آوردم

برای اولین بار رنگ را وارد هنر قلم زنی کردم. خیلی‌ها مخالف بودند و می‌گفتند قلم زنی فقط باید با دوده و رنگ مشکی باشد. حتی بعضی‌ها باورش‌ناپذیر می‌شد این یک اثر فلزی باشد؛ فکر می‌کردند از پلاستیک ساخته شده است. تابلو با پنج رنگ اجرا شد و نخستین تابلوفرش قلم زنی ایران شکل گرفت؛ اثری که هنوز هم آن را نزد خود نگه داشته‌ام.

دوست دارم سومین کارم را به موزه امام رضا(ع) هدیه کنم

از موزه امام رضا(ع) برای اهدای این اثر با من تماس گرفتند؛ اما چون کار اولم بود قبول نکردم. دوست دارم سومین تابلوفرشم را که از دو اثر قبلی بزرگ‌تر و زیباتر است، به موزه امام رضا(ع) هدیه کنم.

از فرش و کاشی‌کاری ایرانی الهام گرفتم

بخش مهمی از آثارم از هنرهای اصیل

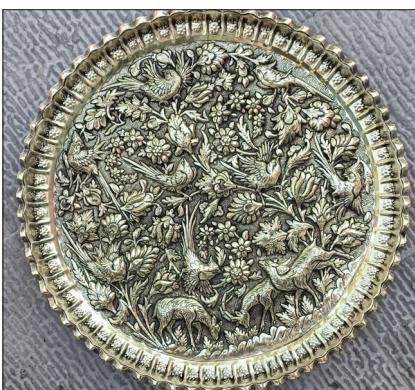
هر هنری سختی‌های خودش را دارد؛ اما عشق به طراحی باعث شد هیچ‌گاه از این مسیر خسته نشوم. از همان ابتدا تصمیم گرفتم تنها ادامه‌دهنده راه دیگران نباشم. هیچ‌وقت از کپی‌کردن خوشم نمی‌آمد. همیشه دوست داشتم طرح تازه‌ای خلق کنم و کاری انجام بدهم که قبلاً کسی انجام نداده باشد.

با الهام از نقشه‌های قالی ایده‌های تازه خلق کردم

از کودکی عاشق طراحی بودم؛ ولی آن روزها در محله ما کلاس طراحی وجود نداشت. بیشتر خانه‌های محله دار قالی داشتند و زنان و مردان مشغول قالی بافی بودند. به نقشه‌های فرش نگاه می‌کردم و از روی آن‌ها طراحی می‌کردم. همان نقش‌ها بعدها جرقه یک ایده بزرگ را در ذهنم زد و باعث شد در آینده نقشه فرش را قلم زنی کنم.

اولین تابلوفرش قلم زنی را خلق کردم

در سال ۱۳۹۶ ایده‌ای را که سال‌ها در ذهنم پرورش داده بودم، عملی کردم؛ خلق نخستین تابلوفرش قلم زنی ایران؛ اثری دو متر در یک متر، با وزنی حدود ۲۰ کیلوگرم



از گسترش کارم در فضای مجازی، در نمایشگاه‌های مختلف سراسر کشور حضور پیدا می‌کردم؛ اما پس از دوران کرونا فعالیت خود را بیشتر به فضای مجازی منتقل کردم.

❖ جوانان باید به این حرفه به عنوان یک هنر نگاه کنند و نه شغل

او در پایان، توصیه‌ای صادقانه برای نسل جوان دارد؛ توصیه‌ای که از زبان کسی گفته می‌شود که تمام عمرش را صرف این هنر کرده است.

به جوانان توصیه می‌کنم که این هنر را یاد بگیرند؛ اما آن را به چشم یک شغل نبینند. متأسفانه کارهای دستگاهی و تقلبی بازار را پر کرده‌اند. ورق آلومینیوم را با پرس شکل می‌دهند و با قیمت کمتر می‌فروشند. البته مردم شاید متوجه این تفاوت نشوند؛ اما هیچ دستگاهی هنوز نتوانسته روح و ظرافت قلم‌زنی برجسته دست هنرمند را تکرار کند. رسول غلامی هنوز هم طرح‌های بسیاری در ذهن دارد؛ طرح‌هایی که شاید هر کدام بتوانند فصل تازه‌ای در هنر قلم‌زنی ایران باز کنند. هنرمندی که از دل نقشه‌های فرش، هنری تازه آفرید و ثابت کرد خلاقیت، زمانی ماندگار می‌شود که با عشق، صبوری و وفاداری به ریشه‌ها همراه باشد.



و خرید اثر تابلوفرش قلم‌زنی‌ام به قیمت بسیار زیاد. به آن‌ها گفتم که حاضر نیستم به خاطر پول به هنر و کشورم خیانت کنم. نان ساده کشور خودم را می‌خورم؛ اما هنر ایران را از اینجا نمی‌برم. (او از اینکه امروز فرش ایرانی در کشورهای دیگر، به‌ویژه چین، کپی و صادر می‌شود با تأسف یاد می‌کند.)

❖ بیشتر مشتری‌هایم ایرانی هستند

غلامی می‌گوید: امروز بیش از ۹۰ درصد مشتری‌هایم ایرانی هستند و از شهرهایی مانند تهران، مشهد، تبریز و دیگر نقاط کشور سفارش دریافت می‌کنم. پیش

گرفتند و پرسیدند این چه کاری است که ساخته‌ای؟ توضیح دادم فرش را به صورت فلزی قلم‌زنی کرده‌ام؛ اما در نهایت نتیجه‌ای نگرفتم. کسی که این هنر را نمی‌شناسد، نمی‌تواند درباره آن قضاوت درستی داشته باشد. نتوانستم ثبتش کنم؛ ولی برایش شناسنامه گرفتم.

❖ هنرم را به هیچ قیمتی به بیگانه نمی‌فروشم

از سال ۱۳۹۷ تاکنون چندین پیشنهاد تدریس و همکاری از خارج از کشور دریافت کرده‌ام. یکی از این پیشنهادها از ترکیه بود؛ پیشنهادی با حقوق کلان، قرارداد یک‌ساله

❖ گرانی مواد اولیه بزرگ‌ترین چالش قلم‌زنی

گرانی مواد اولیه، به‌ویژه مس و برنج بزرگ‌ترین چالش امروز قلم‌زنی است. با اینکه قیمت مس چند برابر شده، امسال دستمزدم را افزایش ندادم تا مردم بتوانند همچنان آثارم را بخرند. مردم هنر را دوست دارند؛ اما توان خریدشان کمتر شده است. قیمت هر اثر به اندازه، طرح و میزان زمانی که صرف اجرای آن می‌شود بستگی دارد.

❖ هنور موفق به صادرات کارهایم به طور مستقیم نشده‌ام

سال‌هاست در فکر صادرات آثارم بوده‌ام؛ اما هنوز نتوانسته‌ام مسیر مطمئنی برای آن پیدا کنم. البته از طریق فضای مجازی سفارش‌هایی از عراق، هند، بحرین و کشورهای دیگر داشته‌ام. صادرات نیازمند پشتوانه مالی و حمایت جدی است. متأسفانه بسیاری از هنرمندان قلم‌زن به دلیل گرانی مواد اولیه و رکود بازار، این حرفه را ترک کرده‌اند.

❖ نتوانستم تابلو فرش قلم‌زنی‌ام را ثبت کنم

برای ثبت رسمی تابلوفرش قلم‌زنی چند بار اقدام کردم. در اصفهان گفتند باید این کار در تهران انجام شود. از تهران تماس

لیمجیر؛ روایت یک دوگانگی شهری

کوچه‌های نامتقارن لیمجیر و قصه‌ی هم‌زیستی اجباری



در غرب اصفهان، در منطقه ۱۱ شهرداری، محله‌ای هست به نام لیمجیر؛ محله‌ای که اگر از کوچه‌هایش بگذری، انگار در حال تماشای فیلمی هستی که هم‌زمان دو روایت را پیش می‌برد؛ روایت کهنه‌ای که هنوز نفس می‌کشد و روایت تازه‌ای که به‌زور خود را لایه‌لای کالبدی قدیمی جا می‌کند.

لیمجیر، محله‌ای است میان محله‌های جدید و قدیمی. کوچه‌هایش تودرتوست؛ اما نه از روی یک نقشه منظم؛ یک جا خانه جلوزده و جای دیگر خانه عقب کشیده است. کوچه‌ها عریض و نامتقارن‌اند؛ گویی هر خانه‌ای برای خودش تصمیمی گرفته و حاصلش شده این سردرگمی دل‌چسب شهری. این نامتقارنی کالبدی، چیزی بیش از یک ویژگی معماری است؛ روایت تصویری یک محله در حال گذار است. جایی که بافت سنتی هنوز بر بافت جدیدی که در حال شکل‌گیری است، غلبه دارد.

خانه‌های تودرتو و کوچک، کوچه‌های تنگ و باریک، و بافت بسیار قدیمی و فرسوده‌ای که در طرح تفصیلی منطقه ۱۱، ۱۱۷ هکتار از آن به‌عنوان بافت فرسوده مصوب شده. لیمجیر، با همه این ویژگی‌ها، نه یک محله تاریخی موزه‌ای است و نه یک محله مدرن ازخودبیگانه؛ بلکه روایتی زنده از زیست شهری ایرانی است با همه پیچیدگی‌هایش.

اما پیچیدگی لیمجیر فقط در کوچه‌پس‌کوچه‌هایش خلاصه نمی‌شود. این محله، بافتی جمعیتی و فرهنگی دارد که شاید مهم‌ترین مسئله آن باشد. مشاهدات میدانی نشان می‌دهد که شمار اتباع افغانستانی در این محله بسیار زیاد است؛ تا جایی که در پارک محله، حدود

نیمی از جمعیت حاضر را کودکان و جوانان افغانستانی تشکیل می‌دهند. کودکانی که با کودکان ایرانی هم‌بازی شده‌اند. فضای پارک پویاست، پر از جنب‌وجوش و بازی؛ اما این پویایی، روایت‌گر مسئله‌ای عمیق‌تر است. اصفهان سومین استان مهاجرپذیر ایران پس از تهران و البرز محسوب می‌شود و لیمجیر، یکی از نقاطی است که این موج جمعیتی را به‌وضوح در خود حس می‌کند.

آنچه لیمجیر را به یک مطالعه موردی جذاب برای شهرسازی و جامعه‌شناسی تبدیل می‌کند، تقابل دو بخش متفاوت آن است. یک قسمت محله، ملو از ساکنان افغانستانی است و قسمت دیگر، مردم بومی با نگاهی سنتی قدیم در آن زندگی می‌کنند. این دوگانگی فضایی، گویای یک شکاف اجتماعی عمیق است؛ شکافی که در بافت کالبدی محله نیز بازتاب یافته. خانه‌های تودرتو و کوچک که برخی از ساکنان

بومی قصد ترکشان را دارند؛ اما مشتری جدی برایشان پیدا نمی‌شود؛ چون محله به‌گونه‌ای انگشت‌نما شده که بسیاری از خریداران بالقوه، از سکونت در کنار جمعیت مهاجر پرهیز می‌کنند. این پدیده که در ادبیات شهرسازی از آن به «فرار سرمایه اجتماعی» تعبیر می‌شود، می‌تواند به‌مرور زمان، محله را به یک منطقه حاشیه‌نشین تمام‌عیار تبدیل کند؛ جایی که سرمایه اجتماعی بومی، جای خود را به فقر شهری و محرومیت مضاعف می‌دهد.

باین‌حال، لیمجیر صرفاً روایت یک بحران نیست. برنامه‌هایی که در این محله برگزار می‌شوند، دارای قدمت‌اند و نشان از ریشه‌های عمیق اجتماعی آن دارند. بافت سنتی، هنوز رنگ‌وبوی بومی خود را حفظ کرده و این، سرمایه‌ای ارزشمند برای آینده محله است. ازسوی دیگر، تلاش‌هایی برای احیای بافت فرسوده در جریان بوده؛

از جمله پروژه تجاری مسکونی «شهاب» که باهدف احیای این محدوده تعریف شده. همچنین پژوهش‌های دانشگاهی نشان داده که احداث خیابان لیمجیر به‌عنوان یک پروژه‌ی «کاتالیزور شهری»، توانسته وضعیت کالبدی محله را بهبود بخشد. عواملی مثل بهبود دسترسی، سرمایه‌گذاری در بخش مسکن و افزایش خدمات، سهم قابل‌توجهی در ایجاد تغییرات مثبت داشته‌اند.

اما آیا تغییرات کالبدی برای حل مسئله لیمجیر کافی است؟ به نظر می‌رسد پاسخ، منفی باشد. لیمجیر، بیش از هر چیز، نیازمند یک بازآفرینی اجتماعی فرهنگی است؛ بازآفرینی‌ای که بتواند شکاف میان جامعه بومی و جامعه مهاجر را پر کند که بتواند از دل این هم‌زیستی اجباری، فرصتی برای هم‌زیستی انتخابی و خلاق بیافریند.

مهاجرت بی‌رویه، بدون برنامه‌های فرهنگی همراه، می‌تواند به یک تهدید تمام‌عیار تبدیل شود؛ اما با سیاست‌گذاری هوشمندانه، همین مهاجرت می‌تواند به فرصتی برای غنای فرهنگی و تنوع‌بخشی اجتماعی بدل شود.

لیمجیر، در نهایت، آینه تمام‌نمای شهری ایران امروز است؛ شهری که بین سنت و مدرنیته، بین بومی و مهاجر، بین فرسودگی و نوسازی، در نوسان است. شاید راه نجات این محله و محله‌های مشابه آن، نه در تخریب و بازسازی صرف، بلکه در شناخت عمیق این لایه‌های پیچیده اجتماعی و کالبدی و تلاش برای آشتی دادن آن‌ها با یکدیگر باشد. لیمجیر، با همه فرسودگی‌ها و دوگانگی‌هایش، هنوز هم روایت زیستن را فریاد می‌زند؛ اگر گوشی برای شنیدن باشد.



مریم نقیان



منیره فهامی

چشم‌هایی که هنوز به راه مانده‌اند

گفت‌وگو با سمیه حسن‌زاده، دختر شهید جاوید الاثر حسین حسن‌زاده

گاهی بزرگ‌ترین میراث یک انسان، خاطره‌ای نیست که خودت دیده باشی؛ روایت‌هایی است که دیگران از او برایت ساخته‌اند. روایت‌هایی که سال به سال، جای دست‌های پدر را پر می‌کنند و از میان حرف‌های مادر، مادر بزرگ، عموها و هم‌زمان، تصویری از مردی شکل می‌گیرد که هیچ‌گاه فرصت نکرده‌ای صدایش را بشنوی. سمیه حسن‌زاده، دختر شهید جاوید الاثر حسین حسن‌زاده، از آن دست فرزندان است که تمام عمر میان «شهادت» و «انتظار» بزرگ شده است؛ انتظاری که نه فقط زندگی او، بلکه زندگی مادرش را نیز برای بیش از چهاردهه در تعلیقی تلخ نگه داشته است. با او به گفت‌وگویی نشینیم و شنونده شنیده‌هایش از پدر شهیدش می‌شویم.

پدری که تنها شش ماه کنارم بود

پدرم سال ۱۳۳۷ در لیمجیر به دنیا آمد و در سال ۱۳۶۱، هنگام مأموریت شناسایی در کردستان به شهادت رسید. من فرزند دوم خانواده‌ام. دی‌ماه سال ۱۳۶۰ به دنیا آمدم و موقع شهادت پدرم شش‌ماهه بودم. برادر روح‌الله هم دو سال از من بزرگ‌تر است. هرچه از پدرم می‌دانم، شنیده‌هایی از مادرم، مادر بزرگم، بستگان و هم‌زمان پدرم است.

پدرم را از امام حسین (ع) گرفتند

پدرم در خانواده‌ای مذهبی، ساده و کشاورز بزرگ شد؛ خانواده‌ای با دو پسر و سه دختر. قبل از تولد او چند فرزند خانواده از دنیا رفته بودند و بعد از او هم یکی دو فرزند دیگر فوت می‌کنند. همین موضوع باعث می‌شود تولدش برای خانواده رنگ و بوی دیگری داشته باشد و به قول معروف عزیزگرمی خانواده باشد. مادرش او را نذر امام حسین (ع) می‌کند، نامش را حسین می‌گذارند و زمانی که تنها دو سال داشته، او را به کربلا می‌برند. در حرم امام حسین (ع) موهایش را کوتاه می‌کنند و به اندازه وزن آن طلا داخل حرم می‌اندازند؛ نذری که برای سلامتی پدرم ادا می‌شود.

پسری که ستون خانواده بود

مادر بزرگم می‌گفت: «حسین احترام ویژه‌ای به

پدرش و من می‌گذاشت و همیشه کمک‌حالمان بود. زمانی که ساخت خانه پدر بزرگم شروع شده بود، بیشتر بار کار بر دوش او بود. با وجود اینکه در کارخانه روغن نباتی کار می‌کرد، به محض پایان کار و حتی قبل از استراحت، اگر می‌دید پدرش کاری دارد، سریع خودش را به او می‌رساند. رسیدگی به خانواده برایش اولویت داشت.»

ازدواج در نوجوانی و خانواده‌ای کوچک، اما صمیمی

سال ۱۳۵۳ و در شانزده‌سالگی با مادرم که دخترعمویش بود ازدواج کرد. حاصل زندگی‌شان هم من و برادرم بودیم. مادرم همیشه وقتی از پدرم حرف می‌زند، پدرم را مردی باعزت، مقید به احکام شرعی و حساس نسبت به رعایت محرم و نامحرم توصیف می‌کند. مادرم تعریف می‌کرد وقتی زن‌های همسایه صدای پای پدرم را می‌شنیدند، از جلوی در خانه بلند می‌شدند و داخل خانه‌هایشان می‌دویدند. می‌گفتند حسین‌آقا آمد. پدرم دوست نداشت خانم‌ها در کوچه یا جلوی در خانه بنشینند و اگر می‌دید، با احترام تذکر می‌داد.

حلال و حرام و حق الناس خط قرمزش بود

حساسیت پدرم فقط روی مسائل اجتماعی و محرم و نامحرم محدود نبود. او نسبت به حق الناس و حلال و حرام نیز دقتی مثال‌زدنی داشت. روزی متوجه می‌شود یکی از مشتریان کارخانه، روغن را گران‌تر از قیمت واقعی خریده است. فروشنده را بازخواست می‌کند و با زحمت فراوان نشانی خریدار را پیدا می‌کند تا مبلغ اضافه را به او بازگرداند؛ زیرا حاضر نبود حتی اندک حقی برگردن کسی بماند.

در روزهای انقلاب بسیار فعال بود

قبل از شروع جنگ از نیروهای فعال انقلابی بود. با ورود امام خمینی (ره) به ایران، راهی تهران شد. پدر بزرگم برای اینکه مانع رفتنش شود، از او می‌خواست نرود؛ اما پدرم برای دلخوشی پدرش می‌گفت: «باشه» و در نهایت تصمیم خودش را عملی می‌کرد. با شروع دفاع مقدس هم ابتدا به عنوان

بسیجی و سپس جهادگر راهی جبهه شد.

پدرم ذوق هنری زیادی داشت

پدرم دفتری داشت که همه هزینه‌ها و حساب‌و‌کتاب ساخت خانه پدر بزرگ را با دقت در آن ثبت می‌کرد. هنوز آن را به یادگار داریم. او علاوه بر این، ذوق و روحیه هنری زیادی هم داشت و با خودکار نقاشی‌های زیبایی می‌کشید.

ذوق پدری که فرصت نکرد پدری کند

پدرم خیلی بچه‌دوست بود. وقتی روح‌الله به دنیا آمد خیلی خوشحال شده بود. نام روح‌الله را هم خودش برایش انتخاب کرد و برای من هم اسم سمیه را. با وجود همه دغدغه‌های جبهه، نگرانی اصلی‌اش خانواده و آینده همسر و فرزندانش بود.

اسارتی که به شهادت ختم شد و بی‌خبری

سال‌ها بعد، یکی از آزادگان به نام آقای رضیان که همراه پدرم اسیر شده بود، برای ما از روزهای اسارت و آخرین دیدارشان گفت. ایشان می‌گفت: «همراه گروهی از رزمندگان در کردستان عراق به اسارت نیروهای کرد درآمده بودند. تعداد اسیرایی که به مرور اسیر کرده بودند به بیش از ۲۰۰ نفر می‌رسید و برای اینکه محل نگهداری‌شان فاش نشود، مدام اسرا را از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌بردند. تعدادی هم بر اثر شرایط سخت و وضعیت نامناسب بهداشتی، در همان دوران اسارت به شهادت رسیدند. در یکی از این روزها از اسرا خواسته شد به امام خمینی (ره) توهین کنند. پدرم و یکی دیگر از اسرا حاضر نمی‌شوند این کار را انجام دهند. همان روز هر دو را از جمع جدا می‌کنند تا نامشان در فهرست‌های صلیب سرخ ثبت نشود. از آن به بعد هیچ‌کس آن‌ها را نمی‌بیند.

جاوید الاثری که هنوز ادامه دارد

پیکر پدرم هنوز برنگشته است. سال گذشته به خانواده اطلاع دادند یکی از کردها محل دفن ۱۳ شهید را به نیروهای تفحص نشان داده و به احتمال زیاد پدرم یکی از آن‌هاست. گروه تفحص هم با تجهیزات راهی منطقه شده بود؛

اما قبل از هر اقدامی موضوع لو می‌رود و به آن‌ها از طرف کردستان عراق حمله می‌شود و به خاطر درگیری نمی‌توانند کار تفحص را انجام دهند. بعد هم که کشور خودمان درگیر جنگ شد تا الان. بعد از این ماجرا من خیلی بی‌تاب شده بودم. همیشه آرزو داشتم فقط یک نشانی از پدرم پیدا شود. در گلستان شهدای اصفهان برای پدرم سنگ یادبودی نصب شده؛ اما چون پیکری در آن مزار نیست، خانواده هیچ‌گاه نتوانسته‌اند با آن ارتباط واقعی برقرار کنند. بعد از ماجرای سال گذشته و بی‌تابی دوباره من، یکی از بستگان خواب پدرم را دیده بود. پدرم گفته بود: «دل‌م نمی‌خواهد چیزی از من پیدا شود.» شاید به خاطر ناامید نشدن امید چهل‌ساله مادرم بود.

قبل از مراسم چهل‌م خبر آوردند که پدرم زنده است

سال‌های ۶۲ خبر پدرم را به خانواده داده بودند. مراسم تشییع و بزرگداشت برگزار شد؛ اما هنوز چهل‌م نرسیده بود که فردی خبر آورد که خودش او را در اسارت دیده و زنده است. از همان روز، مادرم لباس مشکی را کنار گذاشت و چشم‌انتظار بازگشت پدرم تا امروز مانده است؛ انتظاری چهل‌ساله. من و برادرم هم در همین دوگانگی بزرگ شدیم. نمی‌توانستیم بگوییم پدرمان شهید شده؛ چون مادرم خودش این را باور نداشت و همیشه منتظر برگشتنش بود.

زندگی در دوگانه شهادت و بازگشت!

مادرم خیلی برای من و برادرم زحمت کشید. گرچه خانواده و بستگان هم بودند؛ ولی همیشه سعی می‌کرد خودش بار زندگی را به دوش بکشد. او هم مادر بود، هم جای خالی پدر را برای ما پر می‌کرد و هم بار سنگین انتظار را به تنهایی به دوش می‌کشید. اگر از همان ابتدا مطمئن بودیم که پدرم شهید شده است، شاید این همه سال در میان انتظار و بلا تکلیفی زندگی نمی‌کردیم. سخت‌ترین بخش زندگی ما نه نبودن پدر، بلکه زندگی‌کردن میان امید و ناامیدی بود؛ میان شهادت و بازگشت.



ورزش در لیمجیر جایی ندارد

حجت الله کوشکیان اصفهانی، ورزشکار و مربی دان ۸ تکواندو، از دغدغه های ورزشی در لیمجیر می گوید



در محله های محروم، قهرمان ها از دل سالن های مجهز و امکانات فراوان بیرون نمی آیند؛ از کوچه های باریک و خانه های ساده قد می کشند. لیمجیر نمونه ای از این آن هاست که حجت الله کوشکیان اصفهانی در یک روز سرد آذرماه سال ۱۳۴۵ در این محله متولد شد. او در سال ۱۳۶۰ و در سن ۱۵ سالگی با کمترین امکانات، نخستین گام هایش را در ورزش برداشت و امروز، با کسب دان ۸ تکواندو و سال ها تجربه مربیگری و کسب افتخارات، یکی از چهره های شناخته شده این رشته است. کوشکیان مدت ها تلاش کرده فرصتی را که روزی خودش با سختی و با وجود زن و فرزند به دست آورده، برای کودکان و نوجوانان محله اش فراهم کند؛ فرصتی که گفت و گوی پیش رو، روایت «هم محله» است از دل محدودیت هایی که این ورزشکار داشته تا افتخاراتی که به دست آورده.

از آغاز فعالیت های ورزشی تان بگوئید.

اوایل سال ۶۰ رشته جودو در یکی از مدارس آموزش داده می شد و من هم در این کلاس ها شرکت کردم. تا سال ۶۱ این آموزش ها ادامه داشت؛ تا اینکه تعطیل شد. بعد از آن در ورزشگاه تختی این ورزش را ادامه دادم؛ ولی چندان طول نکشید و کلا از جودو دور شدم.

علاقه ام به فوتبال بیشتر بود؛ بنابراین در برخی از باشگاه ها هم توپ می زدم؛ اما به دلیل مشکلات زندگی ادامه نیافت. از اواخر سال ۶۷ که حدوداً ۲۲ ساله بودم، به سمت تکواندو رفتم و این آغاز فعالیت من در ورزشی بود که سال هاست آن را انجام می دهم. باشگاهمان هم در یک زیرزمین خیابان هرمضان بود و زیر نظر استاد اکبر مجیدی تکواندو را آموختم.

برای آموختن تکواندو مشکلی نداشتید که ادامه اش دادید؟

خیر؛ اتفاقاً مشکلات زیادی سر راهم بود. من متأهل بودم و فاصله محل کارم تا باشگاه بسیار دور بود و برای رفت و آمد سختی بسیاری می کشیدیم؛ اما چون علاقه مند بودم، ادامه دادم.

شغلتان چه بود؟

در یک شرکت خصوصی حوالی پالایشگاه کارهای صنعتی انجام می دادم.

شما مربی هم هستید. از چه زمانی مربیگری را شروع کردید؟

سال ۶۷ هم زمان با آموزش های خودم، در آزمون مربیگری درجه ۳ هم شرکت کردم. هنگام آزمون مشکلی برایم پیش آمد که باید تهران می رفتم. آنجا هم مسئله ای باعث شد که در آزمون پذیرفته نشوم؛ ولی فعالیت خودم را به عنوان ورزشکار رها نکردم.

چه شد که دوباره مربیگری را پیگیری کردید؟

بعد از سه سال با پیگیری و راهنمایی استاد کریم صرامی، رئیس وقت هیئت تکواندو اصفهان توانستم در سال ۸۰ مربیگری درجه ۳ را دریافت کنم.

مربیگری را از چه باشگاهی شروع کردید؟

از سال ۸۱ در کلاس هایی که شهرداری ها برگزار می کردند، مربیگری می کردم که اولین دوره هم در محله عاشق آباد بود.

در دوران بازی چه مقام هایی را به دست آوردید؟

سال ۷۱ در مسابقات کارگری سوم شدم و در مسابقات آزاد کارگری مقام دوم را به دست آوردم. سال ۷۲ در مسابقات هفته نیروی انتظامی دوم شدم و مدال نقره کسب کردم. سال گذشته هم در مسابقات تیمی پومسه منطقه ۳ کشور مدال نقره گرفتم. در مسابقات لیگ اصفهان بین ۵۱ تا ۶۰ سال هم صاحب مدال نقره شدم. جا دارد از خانواده و به ویژه همسر که با تمام سختی ها کنارم بودند و از من حمایت می کردند تشکر کنم.

از فعالیتتان در محله لیمجیر بگوئید.

سالی که حمام قدیمی در محله را تخریب کردند و جایش فرهنگ سرا را ساختند، تنها رشته ورزشی که در این محله آموزش داده می شد کاراته بود. به نظرم رسید که فرهنگ سرا ظرفیت برگزاری کلاس های دیگر را هم دارد؛ بنابراین من رشته تکواندو را در فرهنگ سرا پایه گذاری و شاگردانی را تربیت کردم.

چه مشکلاتی سر راهتان وجود داشت؟

ابتدا، کار خوب پیش می رفت؛ اما به مرور جو برایمان سنگین شد. انتظارات زیادی از

ما داشتند. از آنجا که هزینه ها هم روز به روز افزایش پیدا می کرد، شرایط برای مردم هم سخت تر شد. تا اینکه کرونا شروع و کار ما هم به تبع آن تعطیل شد. بعد از آن هم چون مسئولیت ما سنگین بود و استرس فراوانی را تحمل می کردیم و چندان به مشکلات هم اهمیت داده نمی شد، تصمیم گرفتم کلاس را به یکی از دوستان واگذار کنم و فعالیت های شخصی ام را ادامه دهم.

ورزش در محله لیمجیر چه جایگاهی دارد؟

متأسفانه به غیر از فرهنگ سرا که تعداد معدودی کلاس های ورزشی برگزار می کند، جایی نیست که جوانان و نوجوانان این محله به ورزش بپردازند. پایگاه و سالن درست درمانی که مختص این محله باشد وجود ندارد و متولی در این زمینه نیست که بشود این مشکلات را برطرف کرد. البته خود مردم هم به دلیل مسائل و مشکلاتی که دارند استقبال نمی کنند. با اینکه همین تعداد محدود کلاس برگزار می شود؛ اما چون این محله ضعیف است، اهالی یا مشارکت نمی کنند و یا خیلی اندک است.

آیا برای بانوان فضا و موقعیتی برای ورزش فراهم شده است؟

در فرهنگ سرا کلاس های ورزشی برای بانوان برگزار می شود که خوشبختانه بانوان محله هم از این کلاس ها استقبال خوبی داشته اند. با این حال هنوز هم نیاز است که فضا و مکان ورزشی بیشتری برای آن ها فراهم شود.

خیران برای رفع مسائل محله پیش قدم نشده اند؟

در گذشته مشارکت آن ها بیشتر بود. ما برنامه هایی در فرهنگ سرا برگزار کردیم و تعدادی از متولیان مسجد و خیران محله

و حتی برخی از اهالی محل که حالا خارج از کشور زندگی می کنند در این برنامه ها شرکت کردند؛ ولی متأسفانه این جلسات چندان ثمری نداشت؛ چون کسی پیگیری نکرد و جوابگو نبود.

بیشتر اهالی لیمجیر از مهاجران هستند. این مسئله بر کلاس هایی که برگزار می شود چه تأثیری دارد؟

تأثیر چندان نداشته است؛ به غیر از اینکه مهاجران، به خصوص مهاجران عرب و افغان بیشتر در کلاس ها شرکت می کردند؛ چون وسع مالی بیشتری داشتند؛ همچنین خانواده های این مهاجران به ورزش و سایر مسائل مربوط به فرزندانشان توجه زیادی می کردند و برای کلاس هایشان وقت می گذاشتند.

به نظر شما چطور می شود شرایط بهتری را برای محله فراهم کرد؟

لیمجیر نزدیک به سه چهار هزار نفر جمعیت دارد؛ اما نسبت به این تعداد فقط همین فرهنگ سراسر است که دارد بار مسائل فرهنگی را به دوش می کشد. شهرداری باید به این منطقه رسیدگی کند؛ همچنین متولیان فرهنگ سرا که کمبودها را می شناسند، باید به مسئولان مربوط مراجعه و از آن ها بخواهند که فکری برای این کمبودها کنند و فقط در پی رفع تکلیف نباشند. خود خانواده ها هم باید با فرهنگ سازی، به این سمت بروند که از فرزندانشان حمایت کنند و فقط به کلاس های گذرای تابستانی اکتفا نکنند؛ هرچند مشکلات اقتصادی تأثیر بسیار زیادی بر امور گذاشته و انتظار زیادی نمی توان داشت که همه مسائل برطرف شوند. اگر بزرگ ترهای محله هم جلساتی را به طور مرتب برای مردم برگزار کنند و فارغ از هر قومیت و ملیتی همه در این جلسات نظر و ایده بدهند، می توان امیدوار بود که کاری برای این مردم انجام خواهد شد.



منیره فهامی

شش ماه زندگی، یک عمر دلتنگی

روایتی از شهید ابوطالب کیقبادی از زبان همسرش

گاهی عمر یک زندگی مشترک، به اندازه فاصله میان شکوفه‌های بهار تا سرمای زمستان است؛ کوتاه، اما آن قدر عمیق که تا پایان عمر در حافظه انسان باقی می‌ماند. خدیجه حسن‌زاده هنوز هم وقتی از همسرش حرف می‌زند، گویی دی ماه ۱۳۶۵ تازه از راه رسیده است. از روزهایی می‌گوید که تنها شش ماه از آغاز زندگی مشترکشان گذشته بود؛ شش ماهی که سرشار از مهر، سادگی و امید بود و ناگهان با خبر شهادت ابوطالب کیقبادی در عملیات کربلای ۵ به پایان رسید. اما برای او، پایان زندگی مشترک هرگز به معنای پایان حضور همسرش نبود. هنوز هم هر گرهی در زندگی دارد، راهی گلستان شهدا می‌شود؛ جایی که به باورش، شهدا همچنان دستگیر زندگان‌اند.

خدیجه حسن‌زاده، همسر شهید ابوطالب کیقبادی، از مردی سخن می‌گوید که از نوجوانی لباس رزم پوشید و تمام جوانی‌اش را در دفاع از وطن گذراند. شهید کیقبادی متولد سال ۱۳۴۵ و دومین فرزند یک خانواده مذهبی بود. به گفته همسرش، از سیزده‌سالگی راهی جبهه شد و بعدها به عضویت سپاه پاسداران درآمد. آشنایی آن‌ها به واسطه نسبت خانوادگی شکل گرفت؛ ابوطالب، پسر دایی او بود. زمانی که خانواده برای خواستگاری آمدند، او رزمنده‌ای بود که بیشتر روزهایش را در جبهه می‌گذراند. خرداد سال ۱۳۶۵ زندگی مشترکشان آغاز شد و تنها شش ماه بعد، در دی ماه همان سال، خبر شهادتش رسید.

مردی که مهربانی را زندگی می‌کرد

حسن‌زاده، بیش از هر چیز، از اخلاق همسرش یاد می‌کند: مردی که به گفته او، با همه اقوام ارتباطی صمیمانه داشت و هیچ‌گاه صله‌رحم را فراموش نمی‌کرد. او می‌گوید: «با پدر و مادرش بسیار مهربان بود و احترام ویژه‌ای برای خانواده قائل می‌شد. بچه‌ها را خیلی دوست داشت و همیشه روی رعایت حجاب تأکید می‌کرد.» به گفته او، روحیه بخشندگی و مهمان‌نوازی نیز از ویژگی‌های برجسته شهید کیقبادی بود؛ خصوصیتی که حتی در مراسم ازدواجشان هم خود را نشان داد.

عروسی ساده و بی‌سروصدا به احترام دوستی شهید

دو روز مانده به مراسم ازدواجمان، یکی از دوستان نزدیک او، اصغر صفایی، به شهادت رسید. ابوطالب از همان لحظه تصمیم گرفت مراسم عروسی‌اش هیچ شباهتی به جشن‌های مرسوم نداشته باشد. او گفت که هیچ سروصدایی نمی‌خواهم باشد. حتی من هم آرایشگاه نرفتم. مراسم خیلی ساده برگزار شد؛ البته ولیمه مفصل بود؛ اما هیچ تجملی در کار نبود. دوست داشت همه دور هم جمع شوند.

مادری که پیش از همه، خبر را می‌دانست

مادر شهید خواب دیده بود چند نفر پارچه‌ای سبز همراه برگه‌ای برای امضا نزد او آورده‌اند. او پارچه را گرفته و برگه را امضا کرده بود. صبح روز بعد، بدون آنکه چیزی به کسی بگوید، خانه را مرتب کرد، قند شکست،



اثر اصابت گلوله قطع شده بود. خودش با بند گفش، دستش را بسته بود تا خون‌ریزی متوقف شود؛ اما شدت جراحت مجال نداده و ابوطالب به شهادت رسیده بود. یکی از همزمانش که خودش زخمی بوده، او را تا چند کانال روی دوش حمل می‌کند؛ اما به علت جراحت توان ادامه مسیر را نداشته و شهید را همان جا می‌گذارد و ابوطالب همان جا آسمانی می‌شود.»

مأموریتی که هیچ‌گاه درباره‌اش حرف نزد

در ماه‌های نخست زندگی مشترک، برای مدتی محل خدمت شهید را به اصفهان منتقل کردند؛ اما خودش اصرار داشت دوباره به جبهه برگردد. می‌گفت که نمی‌توانم اینجا بمانم. دوستانش مقابل چشمش پرپر شده بودند و توان ماندن را از او گرفته بودند. در اطلاعات سپاه مشغول بود؛ ولی کسی خبر نداشت. او هیچ وقت درباره مسئولیت‌ها و کارهایش حرفی نمی‌زد؛ من و خانواده‌اش هم خبری از مسئولیتش نداشتیم. قبل از ازدواجمان هم مدتی همراه شهید همت به لبنان اعزام شده بود. سال ۱۳۶۱ بود. در همان مأموریت، ترکشی به پشت گوشش اصابت کرده بود. ترکش را برای یادگاری و سوغاتی از لبنان برای مادرش فرستاده بود. روایتی از شهید ابوطالب کیقبادی از زبان همسرش

سایه ترور بر زندگی

چون در اطلاعات سپاه بود، بارها هدف ترور

قرار گرفت؛ یک بار حتی مقابل منزلمان به او تیراندازی شده بود؛ اما موفق به ترورش نشده بودند. بار دیگر فرد ناشناسی به در منزلمان آمد و سراغ او را از مادرش گرفت. آن روز ابوطالب منزل خاله‌اش بود. مادرش، بی‌خبر از ماجرا، نوه‌اش را همراه آن فرد فرستاد تا ناشانی منزل خاله را به آن فرد نشان دهد. وقتی به منزل خاله رسیده بودند، آن‌ها بچه را از ماشین پیاده کرده و بدون اینکه به در خانه بیایند رفته بودند. وقتی شهید از این موضوع مطلع شد، بیشتر از هر چیز نگران جان کودک بود و خدا را شکر می‌کرد که آسیبی به او نرسیده است. روایتی از شهید ابوطالب کیقبادی از زبان همسرش

آخرین خداحافظی

قبل از رفتن، همسر مرا به زن دایی‌ام سپرد و گفت مواظبش باشید. چند بار برگشت، پشت سرش را نگاه کرد و دست تکان داد. هنوز آن لحظه از ذهنم پاک نشده است (۴۰ سال از آن روزها می‌گذرد؛ اما این خاطرات آنقدر برایش زنده و تازه‌اند که بغض و اشک لحظه‌ای همراهی کلامش را رها نمی‌کنند). آخرین تماس تلفنی را با مسجد محل گرفت. تماس کوتاهی بود فقط چند جمله کوتاه و احوال‌پرسی. آن زمان تازه معاون گردان امام سجاد(ع) شده بود. اولین سمتی بود که قبول کرده بود. قبل از آن زیر بار قبول مسئولیت نمی‌رفت. خبر شهادت را به برادرش داده بودند. وقتی سراغ عکس‌های ابوطالب را گرفت، فهمیدم شهید شده است.

خوابی که دلش را آرام کرد

بعد از شهادتش خیلی ناراحت بودم که چرا نتوانستم قبل از خاک‌سپاری دستش را ببینم. مدتی بعد خوابش را دیدم. لباس مشکی پوشیده بود. ایام فاطمیه بود. گفت عجله دارم؛ می‌خواهم برای عزاداری حضرت زهرا(س) بروم. به او گفتم نگران دستت هستم. اول گفت دستم سالم است؛ اما وقتی اصرار کردم، دستش را همان‌طور که قطع شده بود به من نشان داد. بعد دست دیگرش را روی آن کشید و دوباره سالم شد. گفت بچه‌ها منتظرند، باید بروم.

امضای مادر و امضای پسر

چهار سال پیش، مادر شهید پس از چهارماه کما، برای مدتی کوتاه به هوش آمد. اطرافیان امیدوار بودند حالش بهتر شده باشد؛ اما همان شب یکی از بستگان خوابی دید. در خواب، ابوطالب برگه‌ای آورده بود که زیر آن را امضا کرده بود. همه تصور کردند برگه سلامتی مادرش است؛ اما فردای آن روز، مادر شهید از دنیا رفت. یک بار مادر، برگه شهادت پسرش را امضا کرد و سال‌ها بعد، پسر آمد و برگه رفتن مادرش را امضا کرد. هر وقت مشکلی داشته باشیم، سر مزارش می‌رویم. همیشه احساس کرده‌ام شهدا گره‌گشای زندگی ما هستند. شاید زندگی مشترک خدیجه حسن‌زاده و ابوطالب کیقبادی تنها شش ماه طول کشید؛ اما روایت این زندگی، پس از چهارده هنوز ادامه دارد؛ روایتی از عشق، ایمان، ایثار و مردی که پیش از رفتن، مقصدش را خوب می‌شناخت.

مقصدی تازه برای بالندگی فرهنگی

گزارشی از فرهنگ سرای آیت الله اهتمام محله لیمجیر

همه جانبه نوجوانان پسر فراهم کرده است.

برنامه های عام المنفعه: از میز خدمت تا ورزش صبحگاهی رایگان

فعالیت های خبرخواهانه و اجتماعی نیز بخش جدایی ناپذیر مأموریت این فرهنگ سراسر است. برگزاری سه روز میز خدمت رایگان با همکاری اداره کار و تعاون، بهزیستی، خدمات درمان، دفتر امام جمعه و ستاد اجرایی فرمان امام (ره)، یکی از اقدامات شاخص این مرکز بوده است؛ همچنین ورزش صبحگاهی رایگان برای سالمندان همچنان پابرجاست و برگزاری بازارچه های فصلی با هدف حمایت از مشاغل خانگی، گامی مؤثر در توانمندسازی اقتصادی بانوان بوده است. طرح سراسری «خوب بمان» نیز که با حمایت باغ تجربه در حال اجراست، ویژه بانوان طراحی شده و شامل دوره های روان شناسی، سلامت و مشاوره است. موسوی در این باره می گوید: در این طرح از افراد باتجربه حمایت می شود و هر دوره محتوا و کارشناس جداگانه ای دارد؛ همچنین طرح «کانون مادران» با محوریت موضوع تاب آوری، به زودی برگزار خواهد شد.

مخاطب شناسی؛ از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر در یک سال

یکی از افتخارات مدیریت این مجموعه، رشد چشمگیر شمار مخاطبان است. موسوی با اشاره به آمارهای می گوید: در ابتدا حدود ۵۰۰ نفر مخاطب ثابت داشتیم؛ اما اکنون این عدد به ۱۰۰۰ نفر رسیده است. تعداد شرکت کنندگان در برنامه های مختلف بین ۵۰ تا ۴۰۰ نفر متغیر است و در کلاس ها نیز حدود ۸۰۰ تا ۹۰۰ نفر ثبت نام دارند. این رشد سه برابری در کمتر از دو سال، گویای اعتماد عمومی و کیفیت بالای فعالیت هاست.

نیاز به حمایت بیشتر

باوجود همه دستاوردها، مدیریت فرهنگ سرا با چالش هایی نیز روبه روست. فرهنگ سرا به صورت واگذاری، تأمین هزینه های جاری را از محل درآمدهای خود باید انجام دهد. او تصریح می کند: اگر حمایت منطقه و سازمان فرهنگی شهرداری از ما بیشتر شود، رویکرد بهتری خواهیم داشت؛ برای مثال، به دلیل نداشتن سیستم، نمی توانیم کلاس های کامپیوتر را برگزار کنیم. با حل این مشکلات، ظرفیت ما بسیار بیشتر خواهد شد. باین حال، او به همکاری با ظرفیت های محلی همچون پایگاه های بسیج و کانون خادمان رضوی مهدیه رهنان افتخار می کند و آن را بخشی از راهبرد تعامل با جامعه می داند. فرهنگ سرای آیت الله اهتمام، امروز نه فقط یک مکان، که یک جنبش فرهنگی کوچک اما پرنرزی در دل شهر تاریخی اصفهان است؛ جایی که از ورزش صبحگاهی سالمندان تا کلاس هوش مصنوعی نوجوانان، همه در کنار هم تصویری از شهری پویا و امیدوار را رقم می زنند. مدیری که با عشق از «فرهنگ سرایشان» سخن می گوید، نشان می دهد که واگذاری امور فرهنگی به دستان توانمند بخش خصوصی، اگر با نیت و برنامه همراه باشد، می تواند معجزه ای کوچک بیافریند.



کتابخانه فرهنگ سرا نیز که زیر نظر کتابخانه مرکزی فعالیت می کند، از کتابخانه های شاخص منطقه محسوب می شود و منابع تخصصی در حوزه کودک، نوجوان و بزرگسالان را در خود جای داده است.

تربیت نسل آینده: از «پناه» تا «دورهمی پلاس»

اما قلب تپنده این فرهنگ سرا، فعالیت های فرهنگی تربیتی آن است. بخشی از این برنامه ها توسط مجموعه دخترانه «آیه» اجرا می شود. مدیر فرهنگ سرای آیت الله اهتمام در این باره توضیح می دهد: دختران نوجوانی که در مجموعه آیه دوره های تربیتی اختصاصی کودک و نوجوان را گذرانده بودند، امروز خودشان به عنوان مربی در فرهنگ سرا فعالیت می کنند. آن ها دختران ۹ تا ۱۳ ساله را جذب و برایشان دوره های متنوع برگزار می کنند. مراسم های هیئت دختران آیه نیز در همین مکان برپا می شود و فضایی معنوی و صمیمی برای نوجوانان فراهم می آورد. برای نوجوانان پسر نیز طرح «دورهمی پلاس» از سال ۱۴۰۴ استارت خورده و اکنون دور دوم آن در حال برگزاری است. برنامه های ورزشی، تربیتی و تفریحی این طرح، بستری برای پرورش

فوق برنامه و تفریحی، فعالیت های عام المنفعه و کتابخانه. اما آنچه این مجموعه را متمایز می کند، تنوع و سطح بالای کلاس های آن است. کلاس های ورزشی یکی از پررونق ترین بخش هاست. برای خواهران، رشته هایی چون فیتنس، پیلاتس، یوگا، ایروبیك، کاراته و نینجا برگزار می شود و برای آقایان نیز کاراته، تکواندو و نینجا در سانس های مختلف، از جمله سانس شب، برنامه ریزی شده است.

مدیر فرهنگ سرای آیت الله اهتمام با اشاره به توجه به همه رده های سنی بیان می کند: سالمندان در سانس صبح برنامه ورزش صبحگاهی رایگان دارند و برای کودکان نیز سانس جداگانه ای به بازی و ورزش اختصاص یافته. در کنار ورزش، کلاس های هنری نظیر خیاطی، گیوه بافی، بافت مو، سبده بافی و عروسک بافی و نیز کلاس های آموزشی همچون هوش مصنوعی، فن بیان، رباتیک و روبیک، پاسخگوی طیف وسیعی از نیازهاست. کلاس های زبان نیز با استقبال بسیار خوبی مواجه شده است. به گفته موسوی، هم از لحاظ هزینه مناسب است و هم اساتید بسیار خوبی دارند و در همه سطوح و برای همه رده های سنی از خردسال تا بزرگسال برنامه دارند.



در گوشه ای از خیابان امام خمینی (ه)، کوچه پس کوچه های محله لیمجیر، صدای خنده کودکانی که با سفال بازی می کنند، با نفس های عمیق بانوانی که در کلاس یوگا تمرین می کنند، در هم می آمیزد. فرهنگ سرای آیت الله اهتمام، این روزها پایگاهی پویا برای رشد فرهنگی، تربیتی و اجتماعی شهروندان شده است؛ روایتی از واگذاری موفق به بخش خصوصی که توانسته جان تازه ای به کالبد یک فضای فرهنگی بدمد.

از مجموعه دخترانه «آیه» تا مدیریت یک فرهنگ سرا

فاطمه سادات موسوی، مدیر این فرهنگ سرا که پیش تر در مجموعه فرهنگی دخترانه «آیه» فعالیت داشت، از چگونگی شکل گیری این همکاری می گوید: پیش از این در مجموعه ای کاملاً خصوصی، برنامه های فرهنگی و تربیتی ویژه دختران و نوجوانان را اجرا می کردیم. وقتی شنیدیم که این فرهنگ سرا از بخش دولتی به بخش خصوصی واگذار می شود، منطقه به دلیل فعالیت های خاص و ویژه ای که داشتیم، به ما پیشنهاد داد تا مدیریت را در دست بگیریم و طرح واگذاری را امضا کنیم.

این گونه بود که از مردادماه ۱۴۰۳، فرهنگ سرای آیت الله اهتمام با رویکردی تازه و زیر نظر مدیریت جوان و دلسوز، فعالیت خود را آغاز کرد. مکان این مرکز، در خیابان امام خمینی، نبش کوچه ۲۷ شهیدی لیمجیر قرار دارد؛ موقعیتی که به گفته موسوی، سبب شده است مخاطبان از محله های اطراف مانند خانه اصفهان، رهنان و ملک شهر نیز به سمت آن جذب شوند. دسترسی آسان و فضای دلنشین، علاوه بر کیفیت برنامه ها، از دلایل اصلی این استقبال گسترده است.

پنجره های باز به سوی یادگیری و خلاقیت

فعالیت های فرهنگ سرا در پنج محور اصلی تعریف شده است: برگزاری کلاس های متنوع، فعالیت های فرهنگی و تربیتی، برنامه های



فرهنگ، جامعه را واکسینه می‌کند

حمید رحیمی، فعال فرهنگی، از تأثیر فعالیت های فرهنگی بر محله می‌گوید



کتابخوانی و نقد آثار ادبی، برگزاری مراسم مختلف، جلسه های شعرخوانی، برگزاری کلاس های آموزشی و دوره های موسیقی از فعالیت هایی است که در فرهنگ سرای اهتمام لیمجیر به همت حمید رحیمی، فعال فرهنگی این محله انجام می شود. رحیمی از پنج سال پیش تا کنون کمر همت بسته و با توجه به دغدغه های فرهنگی که داشته در فرهنگ سرای اهتمام مشغول امور فرهنگی و آموزش به جوانان و نوجوانان محله شده است. او معتقد است هرچا که نیاز به انجام کار فرهنگی است باید دست به اقدام زد و محله لیمجیر فرصت های کار فرهنگی بسیاری دارد. رحیمی در دو حوزه حقوق جزا و معارف اسلامی تحصیل کرده و به خاطر تسلط و علاقه ای که نسبت به ادبیات فارسی و ادبیات عرب داشته تصمیم می گیرد به عنوان تسهیلگر، محافلی فرهنگی را راه اندازی کند که محل مدنظرش می شود محله لیمجیر و فرهنگ سرای اهتمام. در آغاز، این فعالیت ها برای اهالی محله نامأنوس بوده و خانواده ها استقبال چندانی از برنامه ها نداشته اند؛ اما به مرور و با شرکت در کلاس ها علاقه مند شده اند و حالا خودشان برای این کلاس ها تبلیغ و حتی دوره های هایی را با فامیل و دوستان برگزار می کنند.

خلاهای فرهنگی محله لیمجیر

پنج سال فعالیت فرصت خوبی بوده تا این فعال فرهنگی با خلاهای فرهنگی محله آشنا شود. او درباره مهم ترین خلا فرهنگی موجود در لیمجیر می گوید: «بخش عمده مشکلات محله برمی گردد به اینکه جمعیت آن ناهمگون است؛ یعنی بیشتر ساکنان اینجا مهاجر هستند؛ مهاجرانی از اطراف اصفهان که از اقوام ترک و لرند. بخش دیگر هم اتباع افغان هستند که این مسئله باعث شده بافت فرهنگی لیمجیر آنچنان که باید رشد نکند.»

چه راهکاری برای پرکردن این خلأ وجود دارد: «به نظر من برای جبران این مسئله باید کارهای فرهنگی بیشتری در این منطقه انجام شود. خوشبختانه این محل هم به رهنان خیلی نزدیک است و هم به خانه اصفهان که با کمک این دو منطقه می توانیم کمک کنیم بافت فرهنگی اینجا مقداری تغییر کند؛ همچنین ساخت وسازهای جدید کمک کرده که لیمجیر از شکل سنتی خیلی قدیمی فاصله بگیرد و پیشرفت هایی به وجود بیاید؛ اما این کافی نیست. اگر شهرداری کمک کند که ساخت وسازهای جدید اتفاق بیفتد و از اطراف و اکناف عده دیگری برای سکونت به این محله بیایند، قطعاً بافت فرهنگی آن تغییرات بیشتری خواهد کرد.»

بیشتر مخاطبان این فعال فرهنگی جوانان و نوجوانان هستند: «اولویت کارهای فرهنگی برای این گروه های سنی باید با توجه به

نیازهای آن ها باشد؛ مثلاً اینکه بگوییم اولویت کار ما باید آموزش باشد و سرگرمی و کارهای هنری را در نظر بگیریم درست نیست؛ چون همه این ها با هم به کم شدن و حل معضلات اجتماعی کمک می کنند.»

آگاهی؛ مهم ترین رکن کارهای فرهنگی

آگاهی گرفتن و آگاهی بخشیدن مهم ترین رکن کارهای فرهنگی است. به اعتقاد رحیمی، باید به گونه ای برنامه ریزی کرد که زمینه رسیدن مخاطبان به این آگاهی فراهم شود: «اگر پایه سنی مخاطب ۴ تا ۶ سال است، باید بیشتر به جنبه سرگرمی آن ها توجه کرد. برای عده ای کتاب خوانی مناسب است و برای برخی هم فعالیت های آموزشی.» او مهم ترین عامل پیشرفت جوانان و نوجوانان را حمایت پدر و مادران می داند که می توانند فرزندانشان را به این مسیر هدایت کنند: «اگر ما بتوانیم به پدر و مادرها و خانواده ها به گونه ای وصل شویم و با آن ها ارتباط برقرار کنیم، خواهیم توانست فرزندانشان را هم جهت دهی کنیم که کدام سمت و سورا انتخاب کنند.»

اقتصاد در برابر فرهنگ

این فعال فرهنگی بزرگ ترین مقایسه ای که اهالی

محله برای شرکت در کارهای فرهنگی دارند را مسائل اقتصادی می داند: «من فکر می کنم دلیل اینکه مسائل فرهنگی در جامعه جزو اولویت خانواده ها نیست مسائل اقتصادی است. مسائل اقتصادی، مسائل فرهنگی را تحت الشعاع قرار داده و تأمین معیشت رمقی برای خانواده ها باقی نگذاشته است و آن ها نمی توانند در بخش فرهنگی سرمایه گذاری کنند.»

رحیمی برای حل این مسئله هم راهکاری ارائه می دهد: «اگر ما بیشتر در زمینه ای فعالیت کنیم که خانواده ها برای پرداخت هزینه به زحمت نیفتند، می شود این مسئله را تا حد زیادی برطرف کرد؛ مثلاً کلاس هایی را برگزار کنیم که نیاز به خرید وسایل گران قیمت نداشته باشند؛ کلاس هایی مانند کتاب خوانی، شعر و نقد، سرگرمی و آموزشی و... خیلی هزینه بر نیستند. استفاده از ظرفیت موبک های فرهنگی برای آشنا کردن افراد با انواع ورزش ها، کتاب ها و... هم می تواند به این موضوع کمک کند.»

نوع نگاه افراد محله تغییر کرده است

این فعال فرهنگی تأثیر کارهای فرهنگی بر فضای محله و زندگی مردم را چنین شرح می دهد: «مخاطبان اصلی ما تقریباً میان سالان هستند که در واقع از پدر و مادرها تشکیل می شوند. با توجه به مشاهدات ما گروهی که در جلسه ها شرکت می کنند وضعیت

خانوادگی بهتری پیدا کرده اند و آسیب های اجتماعی در این خانواده ها کمتر شده است؛ همچنین بر رفتار فرزندان با والدین و والدین با فرزندان بسیار مؤثر بوده و از بد رفتاری ها کاسته است. نوع نگاه این افراد نیز نسبت به مسائل فرهنگی و اجتماعی تغییر کرده. البته نیاز داریم که کمیت را افزایش دهیم و افراد بیشتری را جذب کنیم تا کیفیت مسائل فرهنگی در محله بیشتر شود.» رحیمی کمبود بودجه های فرهنگی و رقم های پایین آن را از عوامل مؤثر بر نفوذ کم مسائل فرهنگی در میان خانواده ها و محله ها می داند و معتقد است اگر مسائل مالی برطرف شود، قطعاً می توان اقدامات بیشتری انجام داد، تأثیر عمیق تری ایجاد کرد و موفقیت های بیشتری به دست آورد. او استفاده از حمایت خیران و متولیان امور فرهنگی را مهم می داند؛ اما می گوید: «در این چند سال بیشتر تمرکز ما بر آموزش و فرهنگ سازی بوده و از کمک این افراد بهره مند نبوده ایم. ما حتی از شهرداری هم که متولی اولیه فرهنگ سراسر انتظار زیادی نداشته ایم و معتقدیم که باید خودجوش کار کنیم. با این حال هرچقدر به ما کمک کنند در واقع دارند به بافت فرهنگی شهرمان کمک می کنند.»

رحیمی دلیل این موضوع را هم این می داند که درست است که نبود حمایت مالی از سوی شهرداری و دیگران باعث می شود از نظر کمیت در مضیقه باشند؛ اما قطعاً از نظر کیفیت این فعالیت ها تأثیرگذارتر و ماندگارترند؛ چون ورود این حمایت های مالی توقعاتی را ایجاد می کند که گاهی ممکن است در حد توان فرهنگ سرا نباشد.

این فعال فرهنگی، بر ضرورت گسترش زمینه های فرهنگی و افزایش آگاهی در جامعه بسیار تأکید دارد و معتقد است اگر مسائل فرهنگی در محله ها مخاطب بیشتری پیدا کند، خودبه خود کشور را در برابر آسیب ها و معضلات اجتماعی واکسینه می کند و به این ترتیب بسیاری از مشکلات خانواده ها از بین خواهد رفت.



حسین آقا و دنیای رنگی فیلم‌ها

تنها کلوپ دار محله لیمجیر که هنوز فیلم دست مردم می‌دهد



پسر وارد مغازه شد و عکس فیلم‌هایی را که دورتادور مغازه نصب شده بود ورنانداز کرد. فلش را از جیبش درآورد و برد سمت صاحب مغازه و گفت: «حسین آقا فیلم‌های قبلی را پاک‌کن و چند تا فیلم جدید بریز.»

دستش را روی فیلم‌ها می‌گذاشت و دنبال فیلم جدیدی می‌گشت تا دوباره به حسین آقا پیشنهاد بدهد. یکی یکی اسم فیلم‌هایی که به چشمش تازه می‌آمد می‌برد.

«حسین آقا "بی پروا" چطوریه؟»

«قشنگه؛ فیلم خوبیه.»

پسر دوباره سرش را سمت دیگر مغازه چرخاند و رفت سراغ فیلم‌های آمریکایی و پرسید:

«"دیابلو" چطوریه؟ "پناهگاه" هم اگه قشنگه برام بریز. فیلم "احمد" چیه؟» حسین آقا سرش را از پشت میز بالا آورد و گفت: «فیلم درباره زلزله بمه. سریال هم برات بریزم؟»

پسر گفت: «آه؛ ۵ قسمت از "بی عاطفه" رو هم بریز.»

حسین آقا دهی از ۲۵ سال پیش ویدئوکلوپش در محله لیمجیر را از سال ۱۳۸۲ باز می‌کند. آن سال‌ها بدون مجوز کارش را شروع می‌کند و فیلم ویدئویی دست مردم می‌دهد؛ اما سال ۱۳۸۴ مجوز کلوپ را می‌گیرد و مغازه با پروانه شروع به کار می‌کند. حسین آقا در گفت‌وگو با «هم‌محله» از سال‌ها کلوپ‌داری‌اش در لیمجیر برایشان گفت.

«از همان موقع که فیلم ویدئو آمد کارم را شروع کردم. بعد از گرفتن پروانه، کارم را با مجوز ادامه دادم. فیلم‌های ویدئو را از آقای مهاجر که نمایندگی کلوپ‌دارها توی خیابان طالقانی بود می‌گرفتم؛ اما حالا دیگر همه چیز اینترنتی شده.»

وقتی از او خواستیم از قدیم‌ها بگوئید، کمی فکر کرد و گفت: «آن اوایل فروشمان خیلی خوب بود. فیلم‌ها روی ویدئو بود. از دهه ۶۰ تا ۸۰ ویدئو دست مردم می‌دادم. یادم هست تا سال ۸۵ چهارشنبه‌ها می‌رفتم پیش آقای مهاجر فیلم‌ها را می‌گرفتم و کرایه می‌دادم؛ درآمدش هم خوب بود.»

به گفته حسین آقا، مردم لیمجیر و فیلم‌بازهای آن موقع طرفدار کارهای جمشید هاشم‌پور، هدیه تهرانی، اکبر عبدی و ابوالفضل پورعرب بودند.

با ورود سی‌دی و دی‌وی‌دی به دنیای دیجیتال، پای فیلم‌های ویدئویی از عرصه کوتاه شد و مشتری‌ها به سمت گرفتن سی‌دی رفتند. کلوپ‌دار قدیمی محله لیمجیر هم روش کارش را عوض می‌کند.

«وقتی سی‌دی آمد، کمی بعد هم دی‌وی‌دی آمد. عمر این دوتا خیلی کوتاه‌تر از فیلم‌های ویدئو بود و الان بیشتر از هشت سال می‌شود که از

مغازه حسین آقا داخل محله است و قیمتش ارزان‌تر از کلوپ‌دارهای سایر مناطق است؛ چون به مشتری‌هایش و توان مالی آن‌ها نگاه می‌کند.

۲۵ سال پیش وقتی پای این کلوپ‌دار به محله لیمجیر می‌رسد، اول مغازه لباس‌فروشی باز می‌کند؛ ولی به خاطر علاقه به فیلم و موسیقی راهش به دنیای سینما می‌افتد: «از کودکی خیلی به موسیقی علاقه داشتم. وقتی شهرضا ساکن بودیم، داخل خانه توی شهرضا برای خودم آهنگ می‌گذاشتم.» همین علاقه باعث شد برود سمت کلوپ‌داری. روی میز حسین آقا نزدیک ۱۰ کلاسور پر از عکس معرفی فیلم‌هاست. یک گنجینه قوی از فیلم‌های قدیمی دهه ۶۰ تا امروز. بعضی کلاسورها خیلی قدیمی است. وقتی تورق کردم، پوستر فیلم‌های هاشم‌پور دهه ۶۰ جلوی چشم آمد؛ یک نوستالژی واقعی! از زمانی که این آرشیو را درست کرد، مشتری‌ها با تورق آن می‌توانستند فیلم موردعلاقه را راحت انتخاب کنند و سفارش بدهند: «این آرشیو را فکر نکنم کسی داشته باشد.»

قفسه‌های مغازه کوچک حسین آقا با پوستر فیلم‌ها تزیین شده بود. هنوز کلوپ‌ها و سی‌دی قدیمی را نگه داشته که حسابی خاک خورده‌اند؛ یادگاری‌هایی از ۲۰ سال پیش. او عاشق کارگردانی رضا عطاران، بازیگری حمید لولایی، مریم امیرجلالی و مرحوم سیروس گرجستانی است و سریال‌های جنایی «کلانتر» و «سرنخ» را دنبال می‌کرده است. مردم لیمجیر با کلوپ حسین آقا، خاطرات خوبی از دنیای سینما دارند و همیشه یادشان هست که او کسی بوده که آن‌ها را با دنیای فیلم آشنا کرده و نقشش در پرکردن اوقات فراغتشان پررنگ بوده است.

طنز را بیشتر می‌پسندند؛ اما فیلم‌های جنایی، عاشقانه، سیاسی هم مخاطب خودش را دارد. همه فیلم‌ها نمایش خانگی است که حسین آقا به واسطه اینترنت به آن‌ها دسترسی دارد: «قبل‌ترها خیلی فروشم بالا بود؛ اما حالا کم شده است. مثل سابق نیست. کسی کلوپ نمی‌آید. حالا با گوشی راحت فیلم دانلود می‌کنند. البته ماهواره‌ها هم بی‌تأثیر نیستند. امروز از صد درصد مشتری که قبلاً داشتم، تقریباً ۲۰ درصد ماهواره می‌بینند، ۳۰ درصد خودشان دانلود می‌کنند و ۵۰ درصد هنوز مشتری ما هستند.»

غیر از او کلوپ‌دار دیگری توی محله لیمجیر نیست. البته تعدادی بودند که چون برایشان صرف نکرد، مغازه را بستند. درآمد کم این شغل و سرعت دسترسی مردم به اینترنت و نسخه فیلم‌ها که به راحتی قابل دانلود است، باعث شده چرخ کلوپ نچرخد. البته

مموری و فلش استفاده می‌کنم. مشتری فلش می‌آورد و راحت کلی فیلم برایش می‌ریزم.»

حسین آقا انگار با فیلم‌ها زندگی می‌کند. مشتری وقتی وارد مغازه می‌شود هر سؤالی می‌پرسد خوب جواب می‌دهد و می‌داند داخل فیلم‌های سینمایی و سریال‌های که بیشتر نمایش خانگی هستند، چه می‌گذرد. او که ۲۵ سال عمرش را با دنیای سینما گره زده و مردم را با تازه‌های سینما در محله آشنا کرده است، فیلم‌های جدید را دوست ندارد. بیشتر طرفدار سریال‌ها و فیلم‌های قدیمی است: «من خودم این فیلم‌ها را نمی‌بینم؛ یعنی وقت نمی‌کنم. شب‌ها توی خانه با خانم فیلم‌ها و سریال‌های خانگی قدیمی می‌بینم؛ مثل سریال خانه‌به‌دوش، متهم، گریخت، چهارخانه. حتی تکرارش را هم می‌بینم؛ اما جدیدها را نمی‌پسندم.»

مشتری‌های او این روزها فیلم و سریال





زهره سادات کاظمی

پنجه بی عدالتی بر چهره لیمجیر

گفت و گو با مردم محله و انعکاس مشکلاتی که محله را احاطه کرده است



شهدای لیمجیر تابلویی است که تو را به محله قدیمی لیمجیر می کشاند؛ خیابانی که چندسالی می شود در طرح توسعه قرار گرفته و راه ارتباطی محله با رهنان را باز کرده و تبدیل به خیابانی درخور شده است. باز شدن این خیابان و قوت گرفتن مغازه های لیمجیر، تقریباً این محله را از بن بست خارج کرده و اندکی توانسته از مهجور بودن آن بکاهد؛ اما وقتی از کوچه های مشرف به خیابان شهدای لیمجیر وارد بدنه محله می شویم، رد محرومیت و دیده نشدن و جاماندن از روند توسعه شهر را به خوبی حس می کنیم.

بافت فرسوده؛ اولین نما از محله لیمجیر

اولین چیزی را که در تابلوی محرومیت محله به خوبی می توان دید، بافت فرسوده و قدیمی محله است که بعضی از آن ها توی ذوق می زند. از کوچه جمشیدیان که تقریباً پررفت و آمد است، وارد بافت اصلی محله می شویم. به یک دوراهی می رسیم و از سمت چپ وارد کوچه هجرت می شویم و داخل کوچه شروع به حرکت می کنیم. خانه های کوچک و عرض کم کوچه که در بعضی از قسمت ها به دلیل عقب نشینی های نامتوازن، شکل و شمایل نامتقارنی پیدا کرده، ما را به این مسئله می رساند که شکل گیری محله چندان از قوانین شهری پیروی نکرده است.

درمانگاه خیریه که ویرانه شده است

در میانه راه به یک ساختمان مخروبه می رسیم. دیوارهای کوتاه قدیمی دارد که نرده های فلزی دیوارها را تکمیل کرده است. روی سردر قدیمی ساختمان نوشته «درمانگاه خیریه شهید کوشکیان»؛ ساختمان اما ویران شده است. یکی از کسبه محله می گوید، این مرکز که به نام شهید و توسط خانواده شهید برای خدمات رسانی به مردم بنا شده بود، سال ها ست رها شده است. مسئولان قرار بوده با خرید زمین، درمانگاه را وسعت دهند و یک درمانگاه جدید برای اهالی محل ساخته بسازند؛ اما خبری نشده. سال ها ست ساختمان فرسوده و رهاست و همین مکان عمومی که قرار بود برای مردم خدمات پزشکی و درمانی داشته

مواجهه بیش از حد با کودکان افغانستانی که پارک، محله و مدارس آن ها را اشغال کرده اند، ناراحت هستند. تفاوت فرهنگی بین اقشار مختلف در محله لیمجیر، باعث ظهور مشکلات فرهنگی در محله شده است. پارک محله که البته شباهت چندانی به پارک های محله های برخوردار مرکز شهر اصفهان ندارد، پر است از بچه هایی که تلاش می کنند سرشان را با وسایل بازی اندک پارک و بازی های گروهی گرم کنند که البته تعداد زیادی از آن ها از اتباع بیگانه هستند.

امکانات خدماتی و درمانی ما خیلی محدود است

خانمی در میان صحبت همسایه ها وارد می شود و از وضعیت مدارس به شدت گله دارد و می گوید: «یک مدرسه دخترانه داشتیم که تبدیل به مدرسه نمونه دولتی شد و دانش آموزان محله لیمجیر از تحصیل داخل محله محروم شدند. باید دانش آموزان به مدارس بسیار دورتری بروند که ناچاریم برایشان سرویس بگیریم. پرداخت هزینه سرویس مدرسه از توان بسیاری از خانواده ها خارج است. البته

شنیدن حرف هایشان پیدا کرده باشند، با شنیدن کلمه مشکل همگی با هم شروع به صحبت می کنند و تأکید می کنند محله آن ها همه جور مشکلی دارد. یکی از آن ها از جایش بلند می شود و به تأیید صحبت بقیه همسایه ها، در همان ابتدا انگشت اشاره اش را می برد سمت مهاجران غیرایرانی محله که حسابی برایشان دردسر درست کرده بودند.

محله پر از مهاجران بیگانه است

این اولین محله ای نبود که مسئله مهاجران افغانستانی و مشکلات آن ها در آن مطرح می شد. البته من تجربه زندگی با مهاجران افغانستانی را داشتم و دوران کودکی ام را با چند نفر از آن ها در مدرسه گذرانده بودم و همیشه دوستان افغانستانی ام از بهترین ها بودند. آرام، درس خوان، مؤدب و صبور بودند. حالا اما تعریف اهالی لیمجیر از همسایگان غیرایرانی شان، تعریف خوبی نیست. هرچند که اکثر زنانی که دورهم توی پارک لیمجیر نشسته اند مهاجر ایرانی هستند و مستاجر؛ اما تغییر نسلی که در بین اتباع بیگانه و آسیب پذیری قشر نوجوان، ایجاد شده بود، امروز به چالش محله لیمجیر تبدیل شده است. زنان محله از

باشد، در قول و قرارهایی که هیچ وقت به عمل نرسید، مانده است. بعد از گذر از ساختمان متروکه درمانگاه و کوچه ای که حال و روز خوبی نداشت، به یک محوطه خاکی بزرگ که در همسایگی پارک محله قرار دارد، می رسیم؛ زمینی خاکی که محل انباشته شدن زباله و خاک روبه هایی است که با باد، مهمان خانه همسایگان می شود.

به سمت پارک شهاب می رویم. تعدادی کودک داخل جاده آسفالت کنار پارک، فوتبال بازی می کنند. بعضی هایشان از وسایل بازی بالا می روند. بعضی در میدانگاهی که در میان پارک تعبیه شده، مشغول بازی هستند و خانواده ها تک و تک در لابه لای درخت ها روی چمن ها نشسته اند. تعدادی از زنان محله روی بلوک های سیمانی پارک دور هم جمع شده اند تا زمانی را که بچه هایشان داخل پارک محدود مشغول بازی هستند با گپ و گفت بگذرانند.

وقتی خودمان را معرفی می کنیم و می گوییم برای نوشتن مشکلات محله به لیمجیر آمده ایم تا پاسخی برای آن ها از مدیر منطقه بگیریم، انگار گوش شنوایی برای



اشاره می‌کند: «کلانتری در محله نداریم و محله ما زیر نظر کلانتری رهنان است. طرح محله محوری هم اینجا دیده نشده است و اگر شده، ما خبری نداریم. ما افراد زیادی برای حل کردن مشکلات مردم به محله آوردیم؛ حتی نماینده مجلس هم آمد. همه قول دادند که مشکلات ما را حل کنند؛ اما فقط قشنگ صحبت می‌کنند و تقریباً کاری انجام نمی‌دهند.»

کار فرهنگی نیاز به بودجه دارد

اسماعیلی معتقد است کار فرهنگی در محله لیمجیر خیلی سخت است و مردم استقبال نمی‌کنند. او البته تأکید می‌کند که انجام کارهای فرهنگی به مداومت و بودجه نیاز دارد. مسجد امام رضا(ع) که یک مسجد فعال در مناسبت‌های مذهبی است، به صورت خودجوش و بدون نیاز ارگان خاصی اداره می‌شود.

او در نقد به عملکرد فرهنگ‌سرا در محله لیمجیر ادامه می‌دهد: «زمین فرهنگ‌سرا حمام قدیمی محله بود که واگذار شد به شهرداری و ساختمان آن ساخته شد. مدتی که مدیریت آن با شهرداری بود مردم محله از خدماتش استفاده می‌کردند؛ اما از وقتی به بخش خصوصی واگذار شد، استقبال مردم کم شده است. مردم توانشان برای استفاده از کلاس‌ها محدود شد.»

اسماعیلی در خصوص بافت فرسوده و اجرای طرحی برای احیای این بافت‌ها تأکید می‌کند: «مردم این محله ضعیف هستند و واحدهای فرسوده زیادی در محله وجود دارد؛ اما کمک و تخفیف برای بازسازی بافت فرسوده انجام نمی‌شود. شهرداری برای احیای بافت فرسوده باید کمک مؤثری داشته باشد. قرار بود در قسمتی از محله و بافت فرسوده شهرک‌سازی انجام بدهند و مردم هم استقبال کردند؛ اما بعد طرح را تغییر دادند و به مردم گفتند بیایند چند خانه را با هم تجمیع کنند. مردم نمی‌توانند با فرهنگ‌های مختلف زیر بار این طرح بروند؛ برای همین طرح متوقف شد.» او از نداشتن ورودی مناسب برای محله لیمجیر هم گلایه دارد و می‌گوید: «به ما قول داده بودند تا ورودی مناسبی برای محله بسازند. محله ما قدمت دارد؛ اما توجهی به آن نشده است. محله ما ۲۰۰ سال و مسجد دوطرفان هم خیلی قدمت دارد. آنچه ما کشیدیم از بقایای این مسجد نزدیک به ۴۰ سال است. لازم است تمام ارگان‌ها برای رشد محله همکاری کنند و طرح‌های مختلف برای احیای محله و توسعه آن اجرا شود. افراد بزرگی در دل محل رشد کرده‌اند.»



برای لیمجیر را مهم کرده است. او معتقد است، زمین برای اختصاص به قبرستان وجود دارد. قبرستانی در خیابان امام رضا(ع) با مشکلات فراوان ساخته شد و قرار بود که قسمتی از آن را به محله اختصاص بدهند و زمینی خریده شد؛ اما تاکنون اتفاقی نیفتاده است. امکانات تفریحی بسیار کم است و زمین ورزشی و تفریحی در محله نیست. زمینی در خیابان درخشان به ورزشگاه اختصاص دادند و قرار شد سانس رایگان برای بچه‌های لیمجیر در نظر بگیرند که یک مدت کوتاه اجرا و آن هم کنسل شد.

محله به درمانگاه نیاز دارد

اسماعیلی در ادامه می‌گوید: «مسئله دوم ما نداشتن یک درمانگاه در محله است. خانواده شهید کوشکیان آن سالی که شهید شد، زمین بهرداری را برای درمانگاه اهدا کردند. در همان اوایل که شروع به کار کرد، داروخانه و دکتر داشت. مدتی بعد تصمیم گرفتند ساختمان را توسعه بدهند؛ اما ساختمان فقط رها شد و کم‌کم شروع به تخریب کرد و فرسوده شد. قرار بود زمینی در محله اهدا کنند تا ساختمان بزرگ‌تری ساخته شود؛ اما علوم پزشکی موافقت نکرد.»

او در ادامه تکمیل مسجد دوطرفان را مسئله سوم بیان می‌کند و ادامه می‌دهد: «هشت سال این مسجد برای ساخت‌وساز خراب شد؛ اما هیئت‌امنا نتوانستند مسجد را بسازند. در حال حاضر در مسجد نماز برگزار می‌شود؛ ولی وضعیت مناسبی ندارد.»

اسماعیلی با اشاره به اینکه آسیب اجتماعی در محله دیده می‌شود و نیاز است تا گشت‌های نیروی انتظامی افزایش یابند،

کمبود نیمکت از دیگر مشکلاتی است که مردم مطرح می‌کنند.

خانمی که بیش از ۵۰ سال است در لیمجیر زندگی می‌کند و مشکلی با همسایه‌هایش که اکثر آن‌ها مهاجر و از شهرهای مختلف ایران هستند ندارد، می‌گوید: «همسایه‌هایمان خیلی خوب هستند. اکثر این خانم‌ها بومی نیستند؛ اما ما مشکلی با آن‌ها نداریم.» خانم دیگری که کمی مسن‌تر از بقیه است، ادامه می‌دهد: «کوچه‌های محله لیمجیر زیاد و طولانی است و برای رسیدن به خیابان اصلی باید پیاده‌روی زیادی انجام بدهیم. باید مسافت زیادی تا ایستگاه اتوبوس طی کنیم و زمان رسیدن اتوبوس طولانی است و مردم خیلی معطل می‌شوند. یکی از مشکلات عمده محله، دسترسی نامناسب مردم به حمل‌ونقل عمومی است.»

چرخی در داخل محله می‌زنیم. غروب نزدیک شده و تعدادی از اهالی محله پشت در مسجد امام رضا(ع) ایستاده‌اند تا در مسجد باز شود و برای نماز آماده شوند. یکی از پیرمردهایی که منتظر ورود به مسجد است، باز به داستان مهاجران و خریدوفروش منازل مسکونی توسط آن‌ها اشاره می‌کند. از اینکه تفاوت فرهنگی باعث مشکل برای خانواده‌ها در محله شده، گله دارد. اسماعیلی یکی از اعضای هیئت‌امناي مسجد امام رضا(ع) و از فعالان فرهنگی در گفت‌وگو با «هم‌محله»، وقتی می‌خواهد مشکلات محله لیمجیر را دسته‌بندی کند، ترجیح می‌دهد به سراغ مهم‌ترین‌ها برود. او نداشتن قبرستان در محله لیمجیر را از مشکلات اولویت‌دار مطرح می‌کند. راه دور باغ رضوان به محله و گرانی قبور در امام‌زاده سید محمد(ع)، وجود قبرستانی

بقیه مدارس هم پر است از دانش‌آموزان افغانستانی.»

او از کمبود امکانات تفریحی و ورزشی برای زنان محله هم گلایه‌مند است و ادامه می‌دهد: «زنان محله از ورزشگاه و مکانی مناسب برای تفریح محروم هستند. اگر کلاسی هم داخل محله برگزار شود، هزینه زیادی دارد.»

در دسترس نبودن مراکز فرهنگی و ورزشی و هزینه زیاد مکان‌های خصوصی که از توان مردم خارج است، از دیگر مشکلاتی است که مطرح می‌شود.

خانمی که بیشتر از همه نقد می‌کند و از اهالی لیمجیر است، با صدایی بلند ادامه می‌دهد: «محله به این بزرگی یک درمانگاه و داروخانه ندارد. امکانات خدماتی آن محدود است و حتی عابر بانک هم ندارد. من به‌عنوان یک ایرانی نمی‌توانم یک خانه خوب در محله اجاره کنم؛ اما یک افغانستانی با چند خانواده به‌راحتی می‌توانند خانه اجاره کنند.»

خانم دیگری هم می‌گوید: «چه فایده این‌ها را می‌پرسی! یکی دو بار دیگر هم آمدند و مشکلات را روزنامه کردند؛ اما هیچی تغییر نکرد.»

خانم جوانی که صبر کرده بقیه حرف‌هایشان را بزنند، می‌گوید: «شما یک سر بروید داخل کوچه‌ها. آسفالت کوچه‌ها خیلی اوضاع خوبی ندارد. چاه‌های فاضلاب سوسک دارد و امسال برای سم‌پاشی نیامدند. زباله‌ها را هم بی‌وقت می‌گذارند و بعضی کوچه‌ها پر از زباله است.»

نداشتن امکانات مناسب به‌اندازه جمعیت در بوستان شهاب، تعداد کم شیر آب، کمبود وسایل بازی و ناکافی بودن برای بچه‌ها و





چند قدم تا پمپاژ خون به دل محله

اقتصاد محله لیمجیر وارد فاز جدیدی شده است



و مصنوعات چوبی هستند. البته یک کوچه آن طرف‌تر، تعدادی کارگاه دیگر هم هست که تعمیرگاه‌اند و یا و رنگ‌کاری می‌کنند. این کارگاه‌ها ظرفیت خوبی برای تقویت اقتصاد لیمجیر دارند. کارگرهای زیادی در این کارگاه مشغول هستند که عصرها راهی خانه‌هایشان در دل محله می‌شوند. مراوده آن‌ها با مردم سایر محله‌ها اقتصاد را در لیمجیر پویاتر و پایه‌های زندگی آن‌ها را دل محله محکم‌تر می‌کند.

جیحانی حال‌وروز نجاری و ساخت مصنوعات چوبی را بعد از جنگ ناخوش بیان می‌کند: «بعد از جنگ خیلی اوضاع روی فرم نیست. مصالح خیلی گران شده و مردم قدرت خرید ندارند.»

پویایی اقتصاد در محله لیمجیر نسبت به سال‌های پیش سرعت بهتری داشته است. تعریف واحدهای تجاری و مشاغل خدماتی در خیابان لیمجیر در کنار واحدهای تولیدی روح زندگی را رونق بهتری داده است. توجه به پویایی اقتصاد محله و مهیا کردن زمینه توسعه آن، آینده درخشان‌تری را برای محله لیمجیر متصور خواهد کرد. محله را زنده می‌کند و نمی‌گذارد گذشته محله بیش از این زیر بار مهاجرت و خالی‌شدن محو شود.

شغل‌های مرتبطی در کنار این کارگاه‌ها شکل گرفته است. در همسایگی مغازه حاج اصغر، یک کارگاه نجاری دوطبقه وجود دارد که مرد نجاری پشت دستگاه برش در حال برش دادن چوب است. مغازه پر است از چوب‌های خام که قرار است تبدیل به محصولات چوبی شود. کمی که صدای دستگاه کم می‌شود، از مرد نجار می‌خواهیم برای گپ‌وگفت با «هم‌محله» از زیرزمینی که داخل آن نجاری می‌کند، بالا بیاید. رنگ لباس مرد به دلیل خاک‌اره، کدر شده. جیحانی که از کودکی دستش به چوب و برش عادت دارد، می‌گوید: «چندسال پیش سرویس خواب می‌ساختم؛ اما حالا میز و جلوبلی می‌سازم. هر کس سفارش داشته باشد، انجام می‌دهیم.» کارگاه‌ها شغل مزاحم حساب نمی‌شوند و تقریباً خانه مسکونی در نزدیکی کارگاه‌ها نیست. شهرداری اگر مجوز داشته باشند، مانع کسب‌وکارشان نمی‌شود. نداشتن جواز کسب، مساوی با پلمب است که مغازه جیحانی هم یک روز گرفتار همین موضوع شده؛ ولی حالا مجوز دارد و با پروانه کسب نجاری می‌کند.

کارگاه‌های همسایه او هم در کار ساخت مبل

زمین‌ها هم با همین آب چاه کشت می‌شود. وضعیت آب که بهتر بود روی زمین‌های خانه‌اصفهان کار می‌کرده است و وقتی این زمین‌ها زیر ساخت می‌رود، زمین‌های لیمجیر را اجاره می‌کند.

حاج اصغر خودش اهل لیمجیر است. می‌رود داخل زمین و یک دسته ریحان می‌چیند و می‌دهد دستم. دسته ریحان توی دستم بوی عطر عجیبی دارد؛ بوی محصولی ارگانیک که همیشه می‌شد کنار یک زمین کشاورزی در محله‌های اطراف شهر اصفهان پیدا کرد. کمبود آب در محله لیمجیر اقتصاد کشاورزی محله را دچار مشکلات اساسی و مردم را به تغییر شغل، مهاجرت و گرایش به شغل‌های دیگر وادار کرد. احداث خیابان لیمجیر در چندسال اخیر که واحدهای تجاری زیادی به بافت اضافه کرده، اقتصاد محله را به سمت شغل‌های ثابت، خدماتی و تولیدی برده است.

اینجا چوب پادشاهی می‌کند

در کنار زمین‌های کشاورزی، تعداد کارگاه دیده می‌شود که به‌واسطه رشد صنعت مبل در نزدیکی لیمجیر تقویت شده و

تقویت و پویا کردن اقتصاد محله، برای ماندگار کردن مردم در بافت و جلوگیری از خالی شدن بافت از مردم بومی، در سال‌های اخیر پیش روی برنامه‌ریزان شهری است و در اجرای طرح‌های توسعه‌ای محله‌ها مورد توجه قرار گرفته است. فراهم کردن زمینه‌ای برای اینکه اقتصاد در جریان باشد و بتواند روبه جلو حرکت کند، در بقای محله‌ها و مردم ساکن آن بسیار مهم است. شاید در گذشته دور، اقتصاد محله لیمجیر به‌واسطه وجود چاه‌های پرآب و زمین‌های کشاورزی غنی، بر اساس کشاورزی و تولید محصولات بود که همین مسئله باعث شده بود تا محله و روستای کوچک لیمجیر گسترش پیدا کند؛ این قصه اما این روزها جور دیگری رقم خورده است.

از داخل خیابان شهدای لیمجیر تا انتهای آن که برویم، به محدوده خیابان درخشان می‌رسیم. سمت چپ خیابان هنوز بقایای زمین‌هایی کشاورزی که روزی گستردگی بسیاری داشتند، قابل مشاهده است؛ زمین‌هایی که کشاورزان تلاش کردند با اندک رمقی که در چاه‌های آب محله مانده، سرسبز باقی بمانند و دچار تغییر کاربری و ساخت‌وساز نشوند و در گرداب بایرماندن گرفتار نشوند.

ریحان، بوی زندگی داشت

برای بررسی اقتصاد محله به سراغ یکی از کشاورزانی که در زمین کوچک خود خم شده و محصولش را جمع می‌کند می‌رویم. اصغر بی طرف اهل لیمجیر است و از کودکی کشاورزی می‌کرده و شغل پدرش هم همین بوده است. از کنار لته مرد جلو می‌رویم و به سمتش حرکت می‌کنیم. وقتی متوجه ما می‌شود، سرش را بالا می‌آورد. جواب سلاممان را گرم می‌دهد؛ مثل همه کشاورزانی که در دل هم‌محله‌های اصفهان دیده‌ایم. حاج اصغر کشاورز زاده است و مثل پدرش توی زمینی که اجاره کرده، کار می‌کند. مشغول چیدن بامیه است و فلفل و بادمجان و ریحان کاشته؛ «زمین اجاره و کشاورزی می‌کنم. زمین‌های اطراف را هم گرفته‌م و برج ۵ شویید می‌کارم. قبلاً اکثر این ساختمان‌ها زمین کشاورزی بود و مردم با آب چاه کشاورزی می‌کردند. حالا آب خیلی کم شده و فقط همین چند تا زمین کشاورزی می‌شود.»

دستش را به سمت زمین‌های سرسبزی که پشت چند ساختمان دیده می‌شد، می‌گیرد. آن





زهره قندهاری

لیمجیر در مسیر بازآفرینی

مدیر منطقه ۱۱ شهرداری اصفهان به مطالبات اهالی پاسخ می دهد

زمان انتظار طولانی ورود اتوبوس های خط لیمجیر، دسترسی مردم به مراکز شهر را مختل کرده است. برای بازنگری در سرفاصله زمانی حرکت اتوبوس ها و افزایش ناوگان برای تسهیل عبور و مرور اهالی چه اقدامی در دستور کار دارید؟

زمان بندی و سرفاصله زمانی حرکت اتوبوس ها توسط شرکت واحد اتوبوس رانی برای هر خط با توجه به تعداد مسافر و حجم مسافران مبدأ و مقصد مشخص می شود. در این راستا در هر محله و هر خیابان بعد از بررسی های میدانی و آمارگیری در ساعت پیک ترافیک و برداشت تعداد مسافر هر خط، تعداد لازم اتوبوس و سرفاصله حرکتی اتوبوس ها برای خطوط مختلف توسط شرکت واحد اتوبوس رانی مشخص و تعیین می شود. با این حال، حل این مسئله برای محله لیمجیر از شرکت واحد اتوبوس رانی مجدداً پیگیری می شود تا در صورت امکان، اقدامات لازم انجام شود.

ساکنان لیمجیر از عدم ارائه تخفیفات ویژه و حمایت های کافی برای نوسازی منازل و اجرای طرح های بازآفرینی شهری گلایه مندند. چرا بسته های تشویقی و تسهیلات بازآفرینی به صورت ملموس برای مردم این محله اجرایی شود؟

در راستای ایجاد طرح های بازآفرینی شهری و نوسازی بافت فرسوده و بر اساس مصوبات مربوط، با مراجعه و درخواست مالکان املاک واقع در بافت فرسوده، شهرداری اقدام به ارائه طرح های تشویقی از جمله تخفیف ۷۰ درصد عوارض ساخت و ساز، اعطای یک یا دو طبقه تشویقی و... می کند.

مسجد قدیمی محله (مسجد دوطفان) که پایگاه فرهنگی و مذهبی اهالی بوده، تخریب شده است. شهرداری و سازمان های مربوط برای کمک به بازسازی و احیای این مکان مذهبی چه همکاری هایی را در دستور کار دارند؟

مساعادت به مساجد و مراکز فرهنگی از طریق تکمیل درخواست مساعدت در سامانه «اصفهان من» و پس از تأیید منطقه به سازمان فرهنگی شهرداری اصفهان ارجاع و تمسک کمیته مشارکت های این سازمان بررسی می شود. بر همین اساس طی سال های متعددی تمامی درخواست های مرتبط با امور عمرانی این مسجد با نظر مساعد و تأیید این منطقه به سازمان مذکور ارسال شده است. طبق آمارهای موجود، طی سال های مختلف از سال ۱۳۹۱ تاکنون در هشت نوبت که آخرین آن در سال ۱۴۰۴ بوده، از همین روش، مساعدت های مختلف عمرانی به این مسجد اختصاص یافته و پرداخت شده است. همچنین در سال های آینده در چارچوب ضوابط و قوانین شهرداری آمادگی مساعدت های جدید وجود خواهد داشت.



از پروژه های عمرانی و خدماتی در آن به اجرا درآمد. از مهم ترین اقدامات انجام شده می توان به آزادسازی گلوگاه های ترافیکی، اصلاح و روکش آسفالت معابر اصلی و فرعی، بهسازی مسیرهای عبور و مرور، رفع مشکلات قدیمی معابری مانند کوچه شهید زهره وندی، کوچه شهید محمدی و کوچه هجرت اشاره کرد. برای نمونه، در کوچه شهید زهره وندی، جوی آب روباز که سال ها موجب محدودیت تردد بود، لوله گذاری و مسقف شد و پس از آن عملیات آسفالت ریزی در دستور کار قرار گرفت که موجب افزایش عرض مفید معبر و روان سازی تردد شد؛ همچنین پروژه هایی نظیر بازسازی کامل پارک شهاب، ارتقای پارک درخشان، احداث زمین چمن مصنوعی، آزادسازی و اجرای خیابان کاتب اصفهانی (خیابان ۲۴ متری اتصال خیابان امام رضاع) به خیابان شهدای لیمجیر، احداث راستگرد خیابان شهدای لیمجیر به خیابان امام خمینی (ره)، آزادسازی و احداث راستگرد خیابان امام رضاع) به خیابان امام خمینی (ره) و ایجاد پاتوق شهری در مجاورت فرهنگ سرای اهتمام نیز با هدف ارتقای کیفیت زندگی و افزایش سرزندگی محله اجرا شده است. در حوزه اجتماعی و فرهنگی نیز برنامه های حمایتی و آموزشی به همت سازمان فرهنگی، اجتماعی و ورزشی شهرداری اصفهان در سطح محله ها به صورت مستمر اجرا می شود که جزئیات آن از سوی آن سازمان قابل ارائه است. این اقدامات در کنار پروژه های عمرانی باهدف ارتقای کیفیت زندگی و کاهش آسیب های اجتماعی در محله ها دنبال می شود.

در سال های ۱۴۰۲ و ۱۴۰۳ بوستان شهاب به صورت کامل بازسازی و سامان دهی شد که شامل اصلاح مسیرهای پیاده روی، بازسازی تجهیزات بازی کودکان، احداث سرویس بهداشتی و بهسازی و سامان دهی زمین ورزشی موجود (اصلاح فنس و هاردکورت زمین) کامل فضای بوستان بود. برای اجرای این اقدامات حدوداً ۱۱ میلیارد تومان اعتبار هزینه شده است؛ همچنین با توجه به محدوده مصوب محله لیمجیر، بوستان درخشان نیز جزو سرانه فضای سبز این محله محسوب می شود. این بوستان نیز در دوره ششم مدیریت شهری به طور کامل ارتقا یافته و اقداماتی نظیر توسعه فضای سبز، احداث زمین چمن مصنوعی، ایجاد فضای بازی آسفالت، اصلاح پیاده راه ها و بهسازی کالبدی آن انجام شده که نقش مؤثری در افزایش کیفیت فضاهای تفریحی و ورزشی محله داشته است.

آیا تاکنون پروژه محله محوری در لیمجیر اجرا شده است؟ همچنین، برای کاهش آسیب های اجتماعی، شهرداری و سازمان فرهنگی اجتماعی چه برنامه های حمایتی یا کارگاه های آموزشی برای ساکنان این منطقه طراحی و اجرا کرده اند؟

بله. در دوره ششم مدیریت شهری، برنامه محله محوری به صورت منظم در تمامی هفت محله منطقه ۱۱ اجرا شده و هر محله به عنوان محله هدف، به صورت ویژه مدنظر قرار گرفته است. محله لیمجیر نیز در سال ۱۴۰۲ به عنوان محله هدف انتخاب شد و مجموعه گسترده ای

در دل اصفهان، جایی که نبض خیابان امام خمینی می زند، محله «لیمجیر» با وسعتی بالغ بر ۱۱۷ هکتار، فضایی میان سنت و مدرنیته را رقم زده است. این محله که طبق آمار سال ۱۴۰۱ زیستگاه ۱۱،۷۰۰ نفر از شهروندان است، با تراکم جمعیتی متناسب با بافت شهری، تجربه ای از زندگی در قلب تاریخ و حال را ارائه می دهد. اگرچه لیمجیر در زمره محله های دارای بافت تاریخی ثبت شده قرار نمی گیرد؛ اما در میان تاروپود خود، رگه هایی از گذشته را در قالب «بافت فرسوده» حفظ کرده است. حدود ۱۸ هکتار از مساحت این محله را بافت فرسوده تشکیل می دهد که شامل ۱۶ درصد مساحت محله می شود؛ بخش هایی که نه تنها نیاز به بازآفرینی دارند؛ بلکه فرصتی بی نظیر برای پیوند دوباره میان هویت محلی و توسعه شهری محسوب می شوند. لیمجیر، محله ای است که در انتظار بازخوانی داستان های خود از میان کوچه های قدیمی اش نشسته است. در این محله معضلاتی وجود دارد که مهدی غلامی، مدیر منطقه ۱۱ شهرداری اصفهان به آن ها پاسخ می دهد.

زمین های بایر رها شده در محله به کانون تجمع زیاله و نخاله های ساختمانی تبدیل شده و بهداشت و منظر عمومی را تخریب کرده است. شهرداری برای تعیین تکلیف، دیوارکشی یا بهسازی این زمین ها چه برنامه ای دارد؟

پاکسازی زمین های بایر به دو روش مکانیکی و دستی به صورت مستمر در محله ها انجام می شود؛ اما درخصوص دیوارکشی، با توجه به مساحت زیاد و تنوع کاربری این زمین ها (کشاورزی، گستره ویژه و مسکونی) به ویژه در محدوده محله لیمجیر و اراضی مجاور خیابان های امام رضاع) و درخشان، امکان دیوارکشی عمومی وجود ندارد؛ ضمن اینکه بسیاری از این اراضی کماکان در حال استفاده کشاورزی هستند.

چرا سرانه فضاهای تفریحی و سرگرمی در محله لیمجیر بسیار پایین است؟ چه برنامه ای برای ایجاد پارک یا مجموعه های ورزشی و تفریحی برای کودکان و جوانان این محله در بودجه سال جاری پیش بینی شده؟

یکی از اهداف مدیریت منطقه در سال های اخیر، افزایش کیفیت و ارتقای سرانه فضاهای سبز و تفریحی در محله لیمجیر بوده است. با این حال، باید توجه داشت که اجرای پروژه های عمرانی شهرداری تابع ضوابط طرح تفصیلی شهر است و ایجاد بوستان یا فضای سبز جدید تنها در اراضی دارای کاربری فضای سبز امکان پذیر است. متأسفانه در بافت قدیمی محله لیمجیر، اراضی با کاربری فضای سبز بسیار محدود بوده و امکان احداث بوستان جدید در این محدوده وجود ندارد. بر همین اساس، مدیریت شهری به جای توسعه فیزیکی بوستان های جدید، بر ارتقای کیفیت فضاهای موجود تمرکز کرده است.





مدیر گرافیک و صفحه آرایی علیرضا مظاهری
 طراح و صفحه‌آرا علی نصرآزادانی
 دبیر تحریریه ویژه نامه زهره سادات کاظمی
 تحریریه زهره قندهاری، منیره فهامی، اکرم کیانی، مریم نقیان، سارا حقیقی
 ویراستار سارا حقیقی
 عکس کوثر رحیمی

صاحب امتیاز شرکت فرهنگی، هنری و مطبوعاتی پیام اصفهان زیبا
 مدیرمسئول دکتر علی قاسم‌زاده
 مدیرعامل سید علیرضا حسینی
 سردبیر محمد حسین اعتزازیان
 دبیر رسانه‌های هم‌محله احمد مهره‌کش
 دبیر ویژه‌نامه محسن حیدری فرد

اصفهان زیبا
هم‌محله



برای دیدن تصاویر بیشتر
 بارکد را اسکن کنید